

اوضاع رو به رشد و آینده جهان	امپریالیسم در باتلاق متعفن خودساخته!	در جبهه جهانی کمونیستی	از هر دری سخنی	ارتجاع سوگندخورده تغییر ناپذیر است!
صفحه ۲۵	صفحه ۲۵	صفحه ۲۵	صفحه ۹	صفحه ۵

تأثیر سیاست های دولت جدید بر طبقه کارگر و زحمت کشان

تنها تحلیل ماتریالیستی - دیالکتیکی از هر پدیده ای قابل اتکاء است!

هرسال با فرارسیدن سال روز انقلاب کبیرا کتبر ۱۹۱۷ روسیه فرصتی برای تجلیل از این رخ داد بزرگ قرن بیستم فراهم می شود و صاحب نظران چپ ایران نیز در گرامی داشت آن با زبان و قلم فعالانه شرکت می کنند و ضمن ستایش از آن، زبان نقدشان به مصداق "گاو ۹ من شیر ده" به کار می افتد و چنین درکی را در پایان به شنونده گان و خواننده گان می دهند که "از کوه انقلاب اکتبر تنها موش ضعیف به درنخوری زائیده شد که چندان هم دوام نیاورد!" در این تحلیلها جای برخورد همه جانبه با تضادهای موجود در جامعه شوروی آن زمان صورت نمی گیرد، از دستاوردهای انقلاب اکتبر صحبت چندانی نمی شود و برعکس ارزیابیهای یک جانبه ای بقیه در صفحه چهارم

دولت روحانی به عنوان جناح میانه رواد اصلاح طلب در "انتخابات" ریاست جمهوری به قدرت رسید. روحانی که به قدمت عمر رژیم اسلامی در دم و دستگاههای امنیتی و غیر امنیتی به مثابه مهره های اصلی رژیم کار کرده است در شرایطی عهده دار شغل ریاست جمهوری در ایران می شود که مردم بویژه کارگران و زحمتکشان از سیاست های دولت احمدی نژاد جانشان به لب رسیده بود و به او با دیده نفرت می نگریستند. از طرف دیگر سیاست های دولت احمدی نژاد به قدری در زمینه های سیاست خارجی و اقتصادی احمقانه و غیر کارشناسانه بود که خود سرمایه داری ایران را هم به تنگناهای پر خطری کشانده بود. خطری که هم از جانب قدرت های بین المللی غربی و هم ا فشار تهدیدست جامعه به

دو موضع، دو جهان بینی در جنبش کارگری!

دو دیدگاه یک جانبه در برخورد به "کنگره ملی کرد"

بورژوازی کرد در کشورهای عراق، ترکیه، ایران و سوریه بیش از یک قرن است که در اندیشه ی ایجاد «وحدت ملی» در میان کرد زبانان به منظور کسب قدرت می باشد. اما به دلیل یک پارچه نبودن کردستان و تقسیم آن توسط امپریالیستها بعد از جنگ جهانی اول به چهار منطقه در کشورهای فوق الذکر و بدین تریب به وجود آمدن تضادهای مختلف در هر یک از این ۴ بخش و در مقابله با بورژوازی شوونیست این کشورها در نیل به قدرت دولتی در چارچوب تمامیت ارضی هر کشور و نفوذ امپریالیستها و مداخله ی آنان در این کشورها از یک سو و رشد ناموزون مبارزات ملی در این ۴ بخش کردستان از سوی دیگر، ایجاد کردستان بزرگ به مثابه یک هدف «رهائی بخش» در میان توده های مردم بقیه در صفحه ششم

یاریگری و اختلاف نظر داشتن در مبارزه طبقاتی اموری نادرست نیستند، مگر آن که در خدمت پیش برد جنبش کارگری نباشند. واقعیت کنونی جهان این است که در جنبش کارگری نیروهای غیر کمونیست اعم از رویونیست، سکتاریست، اپورتونیست که جمله گی دیدگاههای بورژوائی، خرده بورژوائی و حتا فنودالی دارند در طی بیش از یک قرن چنان تأثیرات نامطلوبی در این جنبش گذاشته اند که امروز مثلا با تشکلهای کارگری وابسته به احزاب دموکرات مسیحی، سوسیال دموکرات، رویونیستهای رنگارنگ، آنارشئیستها و رفرمیستها در ابعاد مختلفی مواجه هستیم. آیا کلیه این جریانات سیاسی "بانظرات مختلف" مدافع طبقه کارگرند و تاکنون برای رهائی این طبقه کاری کرده اند؟ جواب به طور قطع نه است. بقیه در صفحه سوم

در جریان یک گفت و گوی پالتالکی علی نجاتی فعال کارگری زبان شکوه نسبت به یاریگری و محفل گرایی در جنبش کارگری باز کرد. این نظر مورد نقد برخی از افراد چپ تحت این عنوان قرار گرفت که چون نظرات مختلف در مبارزه طبقاتی وجود دارد، پس نباید جلو کسانی که برای پیشبرد نظرشان در این جنبش یاریگری به نفع تشکل خود می کنند، مخالفت کرد. چراکه این امر در سراسر جهان وجود دارد!

علی نجاتی طی صحبتی در تلویزیون اتحاد چپ ایرانیان در ۱۹ آبان ۱۳۹۲ تاکید نمود که باتوجه به اهمیت وحدت و تشکل یابی کارگران، ضمن قبول اختلاف نظر، نباید باهدف یاریگری در صف این جنبش تزلزل و شکننده گی به وجود آورد. اگر افاق جنبش کارگری متشکل و متحدشدن است باید به این هدف خدمت نمود. (نقل به معنا)

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



تاثیر سیاست‌ها... بقیه از صفحه اول

های بیشتر به جنبش‌های دانشجویی و زنان و به ویژه کارگران و سرکوب و قلع و قمع اتحادیه و سندیکاها در حال شکل‌گیری، به زندان انداختن فعالین کارگری و رانت خواری رسمی و غیره مجموعه ای از مناسباتی را به جلوی صحنه راند که حتی جناح‌های مدافع خود را هم به موضع‌گیری علیه خود وا داشت. شکست سیاست‌های دولت هشتم و نهم در شرایطی که اقتصاد بین‌المللی دچار یک بحران طولانی است و خاورمیانه در میان خون و آتش ناشی از دخالت‌های امپریالیستی می‌سوزد برای جمهوری اسلامی فاجعه بار بود. در واقع احمدی نژاد بورژوازی بوروکراتیک ایران را فربه تر کرد ولی به علت فرار مغزها و سرمایه‌ها از ایران، نتوانست از این همه بازارهای اقتصادی که در اختیار این بورژوازی بوروکراتیک قرار داده بود به نحوی که منافع کل دولت را حفظ کند، سود ببرد. او سیاست عمومی رژیم اسلامی در زمینه خرافات را در جهت سرکوب فکری جنبش‌های اجتماعی به نحو بی سابقه ای گسترش داد. در زمان او آقازاده‌ها به ثروت‌های میلیاردی بیشتری رسیده‌اند و کارگران و زحمت‌کشان با چند شغله بودن هم دیگر نمی‌توانستند شکم خانواده ای خود را سیر کنند. اختلاف طبقاتی به شدت رشد کرده است، فقرا فقیر تر و ثروتمندان ناشی از این سیاست‌ها چه از طریق "قانونی" و چه غیر "قانونی" به ثروت‌های عظیم باد آورده ای رسیده‌اند. یارانه‌های اقتصادی که اوتحت عنوان دولت مهر به خانواده‌های ظاهرا کم درآمد می‌داد، در عمل نشان داد که نه تنها باری از فشار بر روی خانواده‌های کارگر و زحمت‌کش کم نکرد، بلکه حتی نتوانست نقش سوپاپ اطمینان سرمایه داری ایران را هم ایفاء کند. در زمانی که هر چند وقت یکبار خیر از دزدی‌های چندین میلیاردی به خارج از دولت درز پیدا می‌کرد که نشانی از هزاران دزدی مخفی دیگر داشت، یارانه‌ها دهن کجی ای بود در کمک به مردم فقیر و محتاج.

با اجرای این تصمیمات و سیاست‌ها، شکست سیاست‌های فوق در دولت نهم خود را نشان داد. تقلب در انتخابات ۸۸ در ایران تنها بهانه ای بود که مردم در خیابان‌ها شکست آن سیاست‌ها و اعتراض به آنها را به نمایش بگذارند. رژیم اسلامی سیاست سرکوب را در پیش گرفت و نتوانست اعتراضات میلیونی در خیابان‌ها را فرو

بشاند، اما مسئله خاتمه یافته نبود و رژیم که هر چه بیشتر در بحران اقتصادی فرو می‌رفت بیشتر رو در روی مردم قرار می‌گرفت، می‌بایستی برای این مشکلات چاره ای بیاندیشد. کتمان بحران‌های اقتصادی و مشکلات اجتماعی هم دیگر نه امکان پذیر و نه حل کننده بود.

رژیم جمهوری اسلامی در عین ساختاری‌های عقب مانده اما به مثابه یک دولت بورژوازی و با توجه به شرایط جهانی و جمع بندی از آنها، انتصابات سال گذشته را به راه انداخت. انتصابات که خودشان آنرا انتصابات مهندسی شده نام نهادند. رژیم با زیرکی تمام کسانی را به عنوان کاندید به روی صحنه انتصابات مهندسی شده راند که هیچ کدام برنامه ای در زمینه‌های اساسی اقتصادی، اجتماعی برای حل معضلات اجتماعی نداشتند. نکته مشترک همه کاندیدها حل بحران پیش آمده بود. همه آنها با قول رفرفرم‌های اجتماعی با سایه روشن‌های کم و زیاد و شعارهای بی محتوا با وجود رژیم اسلامی وارد انتخابات شدند. ولی حتی با همه شعارهای تو خالی و پوچ باز هم هیچ یک جرئت نکرد که راجع به مسائل اساسی جامعه مثل آزادی‌های اجتماعی، دموکراسی، حق تشکل یابی، امنیت اجتماعی و غیره صحبت کند. مسائل آنها در واقع حل اختلاف بین اصلاح طلبان حکومتی و جناح‌های دیگر بود که شاید بتوان گفت در این زمینه تا به حال موفق تر بوده‌اند. به روشنی می‌توان دید که انتخاب روحانی در واقع پیروزی کل رژیم در توافقی بین جناح‌های مختلف درونی آن است در عین حال این پیامی به سرمایه داری نئولیبرال جهان برای باز کردن درهای اقتصادی ایران به روی آنهاست.

این پیامی به بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و شرکت‌های فراملی است که حضورشان استثمار و فقر بیشتر را به همراه می‌آورد. همان طور که در دوران خاتمی هیچ یک از مشکلات معیشتی، اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر حل نشد بلکه بیشتر هم شد. در دوران احمدی نژاد که بیشتر از همه دولت‌های ایران پول نفت و مالیات دریافت کرده بود باز هم سفره کارگران و زحمتکشان خالی و خالی تر شد. این نشان می‌دهد که وضعیت معیشتی طبقه کارگر با به قدرت رسیدن روحانی و جناح‌های اصلاح طلب در رژیم اسلامی تغییر چندانی نخواهد کرد. مشکل اصلی طبقه کارگر ایران نه جناح‌های مختلف سرمایه داری بلکه کلیت سیستم سرمایه داری به مثابه یک رژیم اجتماعی

و ساختار اجتماعی ستمگر و استثمار گر است.

در دوران احمدی نژاد به طور دائم سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری زیر سرکوب بودند. صدها اعتصاب، تحصن و بستن جاده و اشغال کارگاه‌ها جوابی بود که طبقه کارگر به قدر توانایش به رژیم داد. نتایج بحران سرمایه داری به تعطیلی هزاران کارگاه و کارخانه و شرکت‌های تولیدی به تبع آن بیکاری هزاران کارگر انجامیده است. رژیم جمهوری اسلامی با تحمیل سیاست‌های ضد کارگری بیکار سازی و تعدیل نیروی کار و نه تنها بیکاری سازی طبقه کارگر بلکه عملا از بین بردن خدمات درمانی و بیمه‌های اجتماعی و تغییر قوانین کار و دربند کردن فعالین کارگری فشار بیش از حدی را بر وضعیت معیشتی، اجتماعی کارگران وارد کرده است. در ده سال گذشته اما طبقه کارگر به دست آورده‌های زیادی رسیده است. ایجاد سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری و تحمیل آنها به رژیم، برگزاری جلسات کارگری به طور مستقل و در خارج از حیطه نیروی حفاظت (بخوان کمیته‌های امنیتی رژیم) و مبارزه برای اتحاد بیشتر واحدهای پراکنده و..... مرزبندی با نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی و تسلیم طلبان و سازشگران درونی جنبش کارگری نمونه‌هایی از آنها می‌باشند.

تغییر دولت از جناح‌های بنیادگرا به "اصلاح طلب" هم نه تنها مشکلی از آنان را حل نکرده بلکه هنوز اکثر فعالان کارگری همچنان در زندان بسر می‌برند و دولتی که خود را دولت اعتدال می‌نامد در برابر کارگران و فعالین آن هیچ اعتدالی را بکار نبرده، بلکه آنها را حتی در رفرفرم‌های دولتی هم به حساب نیآورده است. عقب افتادگی حقوق‌ها و مزدها همچنان ادامه دارد. روزی نیست که خبری از عقب افتادگی مزدها و اعتراض کارگران صدها کارگاه و کارخانه نباشد. هنوز هیچ فعال کارگری از زندان آزاد نشده است، تعطیلی واحدهای صنعتی و تولیدی همچنان ادامه داشته و کارفرماها با سوء استفاده از شرایط اقتصادی برای فرار از پرداخت مزد کارگران و نیز مالیات‌ها با زد و بند با مقامات دولتی واحدهای تولیدی را به تعطیلی می‌کشاند. هر چه آمار بی‌کاری در جامعه بالاتر می‌رود، زندگی تجملاتی دولتیان و آقازاده‌ها ابعاد حیرت‌انگیزتری به خود می‌گیرد. فساد و رشوه خواری و رانت خواری به یک عمل عادی تبدیل شده و زشتی و قباحیت خود را

کارنامه دولت تدبیر و امید: اعدام صدها جوان معترض در ۳ ماه!



از دست داده است.

اما حرکت اعتراضی طبقه کارگر در طی این سالها تعطیل بردار نبوده است و رژیم جمهوری اسلامی همیشه خطر این چالش اجتماعی را به خوبی می داند و به همین دلیل حتی بخش هایی از رژیم ایران هم یا خود را ظاهرا از این سیاست های ضد کارگری جدا می کنند یا رژیم را مورد نصیحت قرار می دهند. حتی بخش های مرتبط با وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی هم به انتصاب های اداری اعتراض می کنند و علی الظاهر خود را مدافع حقوق کارگران جا می زنند. در این میان به علت برخی شعارها و توهمات، عده ای از کارگران با نوشتن نامه و مکاتبات با مقامات رژیم اسلامی خواهان تکیه به قانون در حمایت از نیروی کار شده اند و یا درخواست کرده اند که نمایندگان واقعی آنها در کمیسیون های سه جانبه حضور داشته باشند. جدا از اینکه این نوع نامه نگاری ها نوعی مبارزه و اطلاع رسانی است ولی مضمون آنها می تواند به توهمات کارگران نسبت به رژیم ضد کارگر دامن بزند. اینکه اصلاح طلبان همان سیاست هایی را که در تمام دوران رژیم اسلامی علیه کارگران وجود داشته به پیش می برند و دارای هیچ توهمی نسبت به جنبش کارگری و فعالین کارگری نیستند و اینکه آنها هیچگاه مسئولیتی در قبال بهتر شدن وضع کارگران و حتی کم کردن فشارهای اقتصادی - سیاسی به آنان داشته باشند، نبوده اند. این نامه نگاری ها می تواند نوعی امیدواری و سپس دلسردی ناشی از شکست را به دنبال داشته باشد. مبارزه علیه این توهمات یکی از مسائلی است که فعالین کارگری داخل کشور باید به آن کاملا توجه داشته باشند. در طی دهه گذشته، جنبش کارگری رشد خوبی را در زمینه سازمانیابی نشان داده است ولی دارای کم و کسری هایی هم بوده است از جمله علنی گرائی و عدم استفاده از تشکیلات مخفی در محیط کار، نبود یک حزب کمونیست سرتاسری با برنامه درست و سازمانده، متحده کننده و متشکل کننده. پراکندگی در مبارزه و محیط های کاری مجزا، و محدود بودن اشکال تشکلات مستقل کارگری.

بورژوازی در ایران تحت عنوان محاصره اقتصادی با گران کردن مصنوعی بسیاری از اقلام عملا به چابیدن مردم مشغول است و در این میان دست سپاه پاسداران کاملا باز و کسی هم جلودارشان نیست. در کنار آن فامیل بازی و پارتی بازی در کارو بار اداری و نمایندگان مجلس و دولت کاملا

رایج است. وضعیت امروز دولت را به لحاظ شیوه اداره کردن شاید بتوان با دوران قاجار مقایسه کرد. قانون فقط برای پائینی ها به شدیدترین وجهه اجرا شده و برای بالائی ها اغماض جای قانون را گرفته است. فسادمالی و رشوه خواری در سطوح بالای جامعه به یک شیوه اصلی برای حل مسائل تبدیل شده است. هرچه بحران اقتصادی تشدید می شود کارگران و زحمت کشان در درجه اول و سپس بقیه اقشار کم درآمد بار اصلی آنرا بدوش می کشند. راه انداختن این فشار هم از طریق گران کردن کالاها و عدم بالا بردن مزدها انجام می گیرد. پی آمدهای تحمیل فقر و بی کاری بر طبقه کارگر در محیط کار هم خود را نشان داده است. امسال آمار حوادث کارگری و مرگ کارگران در محیط کار بالاتر بود دلیل آن هم بی توجهی کارفرمایان به ایمنی محیط کار و پشتیبانی نکردن قانون از حقوق کارگر برای امنیت محیط کاری است. مجموعه این اوضاع چه در طبقات بالا و چه پائین جامعه و رشد فاصله طبقاتی و صف بندی های ناشی از آن این حکم اساسی را به مدافعان و پیشروان طبقه کارگر و به ویژه کمونیست ها مجددا نشان می دهد که بدون یک حزب پر قدرت طبقاتی که بر اساس اصول صحیح کمونیستی سازماندهی شده و تحت لوای برنامه انقلابی پرولتاریا ایران به پیش می رود، نمی توان انتظار هیچ تغییر پایه ای در وضعیت طبقه کارگر و نجاتش از این وضع فلاکت بار شد. و اولین قدم برای ایجاد چنین حزبی پایان دادن به پراکندگی در جنبش کمونیستی ایران است.

غ.ع. - مهرماه ۱۳۹۲



دو موضع...بقیه از صفحه اول

اینها توانسته اند با تجزیه کردن جنبش کارگری و کشاندن بخشی از کارگران گول خورده به زیر نفوذ خود، مانع از آن شوند که طبقه کارگر با قامتی برافراشته و با بازوان و افکار ستبر و توانایش درمیدان مبارزه طبقاتی به طور متحد و انقلابی ظاهر شده و برای تحقق اهداف خود یعنی ازبین بردن استثمار و ستم انسان بر انسان و محور طبقات استثمارگر گامی جدی به پیش بردارد.

به این اعتبار وجود تفرقه در جنبش کارگری جهان به معنای به رسمیت شناختن حقانیت و ضرورت این تفرقه نبوده بلکه قبول

مرضی واگیر است که این جنبش در بیش از ۱۰۰ سال اخیر با نفوذ نیروهای سیاسی رویزیونیست و غیره با خود حمل کرده و صدمات زیادی از آن دیده است. اگر هدف بلاواسطه ی مرکزی جنبش کارگری ایجاد تشکل سراسری و جهانی کارگری باشد. این هم در حد ایجاد تشکل نوع سندیکائی و هم در ایجاد تشکل سیاسی پیشرو طبقه کارگر اولویت درجه اولی دارد.

بنابراین، اگر تشکل یابی طبقه کارگر و وحدت مبارزاتی آن مدنظر باشد، اولاً همه ی آنانی که صاحب نظرات مختلف راجع به چه گونه پیش بردن مبارزه طبقه کارگر می باشند و ریگ تفرقه افکنی در کفش ندارند، اجباراً و قبل از آن باید به وحدت و تشکل یابی دموکراتیک و واحد سیاسی طبقه کارگر طبق اصول تئوری راهنمای طبقه کارگر - کمونیسم علمی - بیاندهند و به این مسئله ساده فکر کنند که اگر در یک ارتشی فرماندهان مختلف برای پیشبرد نظرانشان در میدان جنگ، وحدت این ارتش را در نظر نداشته باشند، اجباراً در آن ارتش انشقاق و چند دسته گی به وجود خواهند آورد و فاتحه ی جنگیدن را هم خواهندخواند و سربازان بسیاری در این بلیشو جان خود را بی رسیدن به نتیجه از دست خواهند داد!

راه حل تنها و تنها در حفظ ارتشی متحد و تحت رهبری واحد در مبارزه طبقاتی است و حل اختلاف نظرها از طریق روش مرکزیت - دموکراتیک در آن ممکن می گردد تا هم وحدت تشکیلاتی خدشه دار نشود و هم جلو اختلاف نظرها گرفته نشود. توجه داشته باشیم که هر اختلاف نظری دال بر ضرورت تشکل یابی جداگانه نیست.

جنبش کارگری ایران تاکنون و به ویژه در ۳۵ سال اخیر ناشی از بروز اختلاف نظر در تشکل یابی کارگران با شرکت افراد فراوانی بوده و در ۱۰ سال اخیر، از هم پاشیده گی "کمیته های هماهنگی کارگری" نمونه زشتی از آن است. انعکاس آن هم این بوده که در تماس با کارگران بیشتر از آن که مسئله اتحاد و تشکل یابی کارگران مطرح باشد رقابت محفلهای کارگری باهم جهت نفوذ در جنبش کارگری و حاکم نمودن نظر خود پیش کشیده شده و زنگ خطری برای کارگران به وجود آمده تا به قول معروف همانند "مارگزیده" ای شوند که از "ریسمان سفید و سیاه" هراس دارند. همین واقعیت از زبان علی نجاتی هشدار می است برای کلیه ی تشکلهای سیاسی چپ که خود را مدافع طبقه کارگری دانند،



تا قبل از آن که برای محق بودن خود در میان طبقه کارگر سازمان شکنی و یا پارگیری کنند، براساس اصول کمونیسم علمی و نکات اساسی برنامه و تاکتیک در درجه اول خودمتحدشوند و سیاست واحدی را در پیشبرد متشکل و متحد شدن طبقه کارگر مشترکا اتخاذ نمایند، تا فعالان کارگری را با انبوهی از فرقه ها و بدگویی آنها نسبت به هم و ایجاد تردید در درون طبقه کارگر نسبت به نیروهای سیاسی مدافع کارگران، روبه رو نمانند. به این اعتبار موضع علمی نجاتی موضع درست طبقه کارگر در تشکل یابی سندیکائی و یا سیاسی است. درحالی که موضع مدافعان سینه چاک "صاحب نظر" فرقه گرا فدا کردن تشکل یابی متحد طبقه کارگر و تن دادن به آشفته بازار گروهی گری در جنبش کارگری و کشاندن بخشهایی از طبقه کارگر به زیر نفوذ نظرات فرقه گرایانه و خودمركزیبنانه خرده بورژوائی و بورژوائی می باشد.

کمونیسم علمی از ابتدا در بیش از ۱۶۰ سال اخیر ضمن افشای نظرات آناشینیستی و رفرمیستی در درون جنبش طبقه کارگر، پرچم "کارگران همه کشورها، متحد شوید!" را تحت تئوری کمونیسم علمی برافراشت و مانیفست حزب کمونیست را برای سازمان یابی کمونیستی کارگران مطرح نمود. در این دیدگاه، هیچ گاه اختلاف نظر را توجیهی برای تفرقه در جنبش کارگری پیش نهاد - بجز در مورد زیر پا گذاشتن برخی روی اصول مبارزاتی طبقه کارگر - و بر روی آن مهر تایید نزد.

تشکلهای چپ چنان چه هشدارهای فعالان کارگری را جدی نگیرند، قادر به ایجاد پیوند فشرده با طبقه کارگر نشده، در این میان زمینه را حتما برای نفوذ انواع رفرمیستها و رویزیونیستها فراهم خواهند ساخت.

اما عمل کرد نیروهای سیاسی چپ تابه حال نشان داده است که فرقه گرایی چنان نفوذ ریشه داری در میان این تشکلهای دارد که دورریختن آن و طرحی نو در پیش گرفتن به ساده گی ممکن نیست.

بدین ترتیب وقت آن است که فعالان کمونیست کارگر با استواری گام پیش نهاده، به فرقه گرایی هشدار ایست داده و برای وحدت ایده ئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی - سبک کاری - فرماندهی پرولتاریائی از یک سو و متحد کردن هر چه بیشتر کارگران در سطوح پائین تر نظیر سندیکا و غیره تلاش کنند. این تنها راهی است که یا فرقه گرایان را وادار خواهد ساخت از نظرات غیر پرولتری خود عدول کنند و یا در باتلاق انفراد گری

هر چه بیشتر فرورفته به حکمی طبیعی از پای در آیند.

ک. ابراهیم - ۲۱ آبان ۱۳۹۲



تنها تحلیل ماتریالیستی دیالکتیکی...
بقیه از صفحه اول

علیه دولت پرولتاریائی شوروی پیش کشیده می شود که جز گمراه کردن بیننده گان و خواننده گان، نتیجه ای معتبر در آموختن از تجارب آن جهت پیشبرد انقلاب در ایران و جهان حاصل نشده و در یک کلام جز تشدید النقاط نظری و نهایتا بی حاصل بودن انقلاب، هنری ارائه نمی گردد.

بی احترامی به واقعیات

انقلاب اکتبر انقلابی کارگری بود، تحت رهبری حزب پیشرو پرولتاریا مجهز به تئوری کمونیسم علمی و خلاق در تلفیق آن با شرایط مشخص روسیه و حل یک به یک انبوهی از تضادهای بزرگ و کوچک موجود در آن کشور و مقابله با دخالتهای امپریالیستها در آن.

انقلاب مهم دیگری نیز که در چین به مثابه یک کشور نیمه مستعمره - نیمه فئودال ۳۲ سال بعد از انقلاب اکتبر روسیه در اکتبر ۱۹۴۹ صورت گرفت، باز هم تحت رهبری حزب پیشرو پرولتاریا و مجهز به تئوری و پراتیک انقلابی کمونیستی بود که با رهبری و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین، گذار به انقلاب سوسیالیستی در آن آغاز شد.

در انقلابات پیروزی دیگر نظیر انقلاب در آلبانی، ویتنام، کره شمالی، کامبوج و لائوس نیز حزب کمونیست این کشورها - تحت نامهای متفاوت - انقلاب را رهبری نمودند.

در بسیاری از کشورهای دیگر نیز تحت رهبری احزاب و سازمانهای کمونیست - نظیر ایران - علارغم ضعفهای موجود شان، انقلابات دموکراتیک و یا کارگری ناموفق صورت گرفتند.

در هیچ کشوری از جهان نیز پس از انقلاب اکتبر روسیه در نزدیک به ۱۰۰ سال اخیر انقلابی کارگری تحت دیدگاههای شبه تروتسکیستی صورت نگرفته و حتما مدعیانی نظیر جریان تروتسکیستی که نظرات خود را درست ترین قلمداد می کنند موفقیتی به دست نیاورده اند.

انسانی که به تلاش مبارزاتی طبقه کارگر جهان احترام می گذارد، این نمونه ها کافی هستند تا هم طبق آموزش کمونیسم علمی و هم احترام گذاشتن به پراتیک انقلابی پرولتاریائی به ضرورت وجود رهبری حزب پیشرو طبقه کارگر اعتقاد یافته و برای تحقق آن با تمام وجود تلاش ورزد و موضع "هم حزب واحد" و هم "چند حزبی" که نمونه عدول از این نقطه نظر و از جمله ادعا کردن که می توان با وجود تعدادی از احزاب کمونیست در هر کشور انقلاب پرولتاریائی را پیش برد درکی به غایت ضد دیالکتیکی و ضد کمونیستی است که در زیر به آن اشاره خواهیم کرد.

چرا یک حزب؟

هدایت انقلاب در هر کشور و یا در کل جهان نیاز به علم به تاریخ، شناخت وضعیت موجود، بررسی مداوم تضادهای هر جامعه و مجهز شدن به استراتژی و تاکتیکهای درست جهت پیشبرد مبارزه طبقاتی و مبارزه ای مرگ و زنده گی با دشمنان حاکم دارد. لازم به استدلال زیاد نیست که در فرود آمدن و یا گروههای هیچ طبقه ای چنین کیفیتی را نمی توان جست. بهمین دلیل آموزگاران پرولتاریا از ابتدا باتوجه به شناخت از آگاهی طبقه کارگر از مسائل مبارزاتی خود، سه بخش عمده: پیشرو، میانه رو و عقب مانده را در مورد طبقه کارگر در نظر گرفتند که درکی ماتریالیستی - دیالکتیکی از وضعیت آن بود و سیاست سازماندهی پیشروان طبقه کارگر در درجه اول و باتکیه به پیشروان، سپس جلب میانه روها و نهایتا مشترکا جلب عقب مانده ها را پیش کشیدند.

حتا بورژوازی نیز برای پیشبرد اهداف خود دست به حزب سازی زد. اما با یک تفاوت: طبقه کارگری که می خواهد از خود بیگانه گی را در جهان طبقاتی از بین ببرد پرچم "وحدت کارگران جهان" را بر پرچم خود نوشت و بورژوازی که می خواهد حکومت را به هر ترتیبی که شده در دست داشته باشد، سیاست "تفرقه بیانداز و حکومت بکن" را در دستور کار خود قرار داد و احزاب بورژوائی بدون این که اختلافی اصولی باهم داشته باشند از طریق تعددشان به از خود بیگانه گی در جامعه دامن زدند.

معتقدان به ضرورت وجود احزاب مختلف کمونیست در هر کشور باید جسارت داشته و به نقد نظرات آموزگاران پرولتاریا بپردازند نه این که حیل گرانه خود را مدافع نظرات آنها



جایزند و به عبث زیرآب تئوری کمونیسم علمی را به نفع دیدگاه خرده بورژوائی خود درزمینه تفرقه در سازمان یابی بزنند و وفاداری خود را به رویونیسم از دست ندهند!!

ادعای قشربندی طبقه کارگر

برخی برای توجیه تئوریک ضرورت وجود احزاب مختلف کمونیست در هر کشور قشربندی طبقه کارگر را پیش می کشند و این اختلاف را کافی برای چند حزبی بودن کارگران می دانند.

در توضیح تمایزها می گویند عوامل آگاهی، جنسیت، نژاد، ملیت، مذهب، شغل، بی کار و غیره تفاوت هایی هستند که در یک جا نمی توان این همه تفاوتها را سازمان داد!

در این ادعا اساس وحدت طبقه کارگر را که همانا فروش نیروی کارش در بازار عرضه و تقاضای کار و سرمایه و استثمار هر چه بیشتر بهتر توسط سرمایه دار و بالاخره فاقد مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله بجز نیروی کار بودن که وحدت ماتریالیستی طبقه کارگر را تشکیل می دهند، نادیده گرفته و عوامل روبنائی پیش کشیده می شود. اگر این نوع ادعا را همه جانبه تحلیل کنیم به آن جا می رسیم که اصلا وجود طبقه ای به نام کارگر زیر سؤال است و به همین ترتیب وجود طبقات دیگر را نفی کنیم و جامعه بشری را به جنگل مولا تقلیل دهیم!! تقدم دادن ذهن به عین، عین ایده آلیسم است. هم چنین این عدم تعهدی است به نقطه نظریه ای کمونیسم علمی در مورد رهبری سازمان یافته مبارزه طبقاتی کارگران و زحمت کشان.

وجود حزب واحد به معنای وحدت نظری کامل در درون آن نیست. حتا به طور روزمره در برخورد به تاکتیکها و بعضا استراتژی حزب اختلافاتی پیش کشیده می شود. در حزب راستین کمونیستی بر اساس مشی مرکزیت - دموکراتیک، به دنبال بررسی و برخورد نظرات مختلف در مورد سیاست، سازماندهی و شیوه عملی، طبق تصمیم اکثریت کار پیش برده می شود و اقلیت حق حفظ نظر در درون حزب، ولی اجرای تصمیم اکثریت را دارد تا مبارزه ثابت کند که در نهایت حق با کی بوده و اگر نظر اقلیت درست باشد، حزب با تصمیم گیری مجدد آن را به کار می برد و بدین وسیله مبارزه طبقاتی در هماهنگی و وحدت آهنگ حزبی پیش می رود و در عمل تفرقه در صرف عملیاتی حزب پیشرو پرولتاریا ایجاد نمی شود.

ولی این اصل مهم توسط کسانی که منافع طبقه کارگر را در حفظ وحدت تشکیلاتی در حزب در نظر نگرفته و فردگرایی را ترجیح می دهند، زیر پا گذاشته می شود. آنها به هنگام بروز اختلافات یا زیر بار نظر اکثریت نمی روند و یا حزب را ترک می کنند. نتیجه فراکسیون بازی، انشعاب گری، انحلال طلبی و تضعیف صف متحد پیشروان طبقه کارگر غالب گشته و زمینه برای استفاده نظام سرمایه داری از این آشفته بازار ایجاد شده در درون طبقه کارگر فراهم می شود. بخش بزرگی از آشفته گی تشکیلاتی کنونی ناشی از پذیرش آنارشیزم فردگرا در عرصه ی تشکیلات می باشد و چیزی جز بیان گر نفوذ ایده نولوژی خرده بورژوائی در میان نیروهای سیاسی چپ نمی باشد.

انقلاب خوب

ولی شکست خورده و بی نتیجه

برخی پس از به عرش اعلا رساندن طبقه کارگر و ستایش از آن در تحقق انقلاب اکتبر، بلافاصله زمینه های شکست آن را پیش می کشند به طوری که طبقه کارگر را بعد از یک دهه حاکمیت اش، تحت عنوان غلبه سرمایه داری بر آن، از قدرت به زیر می کشند. چنین دیدی وجود رهبر طبقه کارگر را تا بدان جا مطلق می کنند که با از بین رفتن رهبر، پیشروان طبقه کارگر لیاقت هدایت حزب، طبقه و جامعه را از دست داده و بلافاصله و بدون یک مبارزه سرسختانه با بورژوازی، تسلیم نظام سرمایه داری می گردند!!

این درکی یک جانبه و خرده بورژوائی از پدیده ی بغرنج پیشروی انقلاب سوسیالیستی است. قدر مسلم این است که مبارزه علیه قدرت شوراهای کارگری، چه توسط بورژوازی و خرده بورژوازی داخلی و فئودالها و چه توسط امپریالیستها از فردای پیروزی انقلاب اکتبر آغاز شد. در ابتدا در شکل جنگ آشکار داخلی پیش برده شد و سپس با عدم موفقیت در این زمینه تخریب دژ سوسیالیسم از درون به ویژه توسط خرده بورژوازی در شکل دامن زدن به بوروکراسی و نفوذ در حزب کمونیست، ترور لنین رهبر بلامنازع انقلاب اکتبر پیش برده شد. از نظر بیرونی، عدم پیشروی انقلاب در دیگر کشورهای سرمایه داری و شکست قیامهای کارگری، تمرکز بیشتر ضدانقلاب جهانی را در زاپاد آوردن حکومت نوپای کارگری فراهم ساخت. این تجربه نشان داد که تاچه اندازه نقش

رهبری متحد مسلح به تئوری کمونیسم علمی و تحلیل درست از اوضاع، اتخاذ سیاستهای درست در تداوم انقلاب و قدرت کارگری مهم می باشد. اما دامن زدن به اختلافات به ویژه در سطح رهبری حزب کمونیست شوروی توسط آنانی نظیر تروتسکی که فراکسیون ساز بودند اتوریت رهبری را در پیاده کردن تصمیمات با مشکلات جدی مواجه ساخت.

برخی عدم پیشبرد حکومت شورائی را علت شکست قلمداد می کنند، بدون این که در نظر بگیرند حزب کمونیست بسیار آگاه تر از شوراها عمل می کند، چون هم کارگری است و هم مسلح به تئوری. نمونه اش را در قبل از انقلاب اکتبر نیز شاهد بودیم که شوراها به دنبال منشویکها و سوسیال - انقلابیها و بلشویکها در صدد پیاده کردن تزه های آوریل لنین بودند که نهایتا توسط شوراها مورد پذیرش قرار گرفت. این نشان داد که شوراها و حزب کمونیست باید مثل لب و دندان به هم نزدیک باشند و نقش هدایت کننده ی سیاست و ایده نولوژی درست حزب را در پیشبرد انقلاب نادیده نگیرند.

منتقدان ایرانی سوسیالیسم در شوروی کاری ندارند که شوروی به مثابه قدرت کارگری و نه حکومتی بورژوائی در برابر فاشیسم آلمان قد علم کرد. فاشیسم هیتلری به دنبال رقابت با امپریالیستها دیگر بر سر تقسیم جهان به حیطه های نفوذ خود بود و شوروی ضد نظام سرمایه داری بود، به همین جهت فاشیسم بزرگ ترین نیروی ضد انقلابی امپریالیستی خودش را در درجه اول برای درهم کوبیدن شوروی وارد صحنه نمود. در حالی که امپریالیستها عرصه را برای گسترش نفوذ آلمان در جهان و به دست آوردن مناطق زیر نفوذ اش تنگ کرده بودند و دهها لشکر نازیسم هیتلری می بایستی متوجه غرب می شدند که نشدند!؟

این منتقدان نقش مخرب رویونیسم را در فاسد نمودن حزب و کسب قدرت در شوروی نفی می کنند و یا لاف زبان به نقد آن نمی گشایند. همین رویونیسمی که جنبش کارگری یک پارچه تحت نفوذ سوسیال دموکراسی در کشورهای سرمایه داری را در جریان جنگ جهانی اول امپریالیستی چند تکه نمود و سپس در نابود کردن شوروی با بورژوازی امپریالیستی خودی تمام و کمال هم دست شد!

کمونیستهای راستین در حزب کمونیست چین و تعداد اندکی از احزاب دیگر علیه رویونیسم مدرن که توانسته بود

باموضع خرده بورژوائی جمع بندی از انقلاب اکتبر ممکن نیست!



۲۳ سال پیش و با استفاده از تضادهای پیش آمده - تضاد بین حاکمان عراق به رهبری حزب بعث اشتراکی و صدام حسین در راس آن با آمریکا - توانستند با قیام در شهرهای کردستان عراق قدرت را به دست بگیرند و مردم کرد طی بیش از دو دهه شاهد بودند که افتادن قدرت به دست بورژوا - فئودالهای کرد چندان رهایی بخش نبوده و استثمار و ستم بر کارگران و زحمت کشان و حتا کشتن آنان در مقابل اعتصابهای به حق و تشدید ستم بر زنان تداوم یافته، و به قول معروف «که از چنگال گرگم در ربودی - ولی عاقبت گرگم تو بودی»، رهایی نسبی از دست حاکمان بغداد باعث رشد نفوذ امپریالیستها، صهیونیستها و حتا دولتهای حاکم در کشورهای فوق در امور داخلی در کردستان عراق گشته است. امری که نشان می دهد کسب «حق ملل در تعیین سرنوشت شان» به رهبری بورژوازی کرد، در عصر امپریالیسم فراملی ها، شکست موقت کشورهای سوسیالیستی و ادغام هرچه بیشتر سرمایه ها در سطح جهانی، خواب و خیالی بیش نیست و انجام این خواست دموکراتیک به معنای واقعی آن جز به دست طبقه کارگر حاصل نخواهد شد و قرار گرفتن بورژوازی کرد در قدرت ارمغانی جز بسط کمپرادوریسم و وابسته گی به کشورهای امپریالیستی و حتا منطقه ای نتیجه ای به بار نخواهد آورد.

با این مقدمه مسئله «چه باید کرد؟» در برابر احزاب و سازمانهای کرد اعم از راست، میانه و چپ قرار گرفته است. در این میان، تحلیل طبقاتی دقیق اتخاذ تاکتیکهای مناسب به سود جنبش کارگری وظیفه ی اصلی نیروهای چپ می باشد.

برای کمونیستهای کرد، حل مسئله ملی، گامی دموکراتیک در مبارزه برای کسب قدرت توسط پرولتاریا و حرکت به سوی سوسیالیسم معنا می یابد.

برای بورژوازی کرد نیز ادعای حل مسئله ملی، تلاش برای کشتاندن کارگران، زحمت کشان و دهقانان کرد تحت رهبری خود برای کسب قدرت می باشد.

بدین ترتیب، مبارزه کمونیستها در یک کشور با حاکمان مدافع نظام سرمایه داری، تاکتیکهای و استراتژی سرنگون ساختن بورژوازی حاکم را طلب می کند و در یک کشوری از جمله با ضرورت حل مسائل ملی، برخورد کمونیستها به بورژوازی ملت تحت ستم معادل مبارزه با بورژوازی حاکم نیست و انعطاف پذیری دیالکتیکی ظرفی را طلب می کند که باید هشیارانه

و نهایتاً فردگرایی و گروه گرایی را در میان کمونیستها به وجود آورده که سد راه پیش روی طبقه کارگر شده است.

اوضاع برخلاف آن چه که صاحب نظران چپ با دیدی نفی گرایانه از وضعیت جهانی طبقه کارگر تبلیغ می کنند، چندان بد نیست. اوضاع جنبش کارگری و کمونیستی که از شکست تحمیلی سختی درآمده اند اکنون در حال رشد است. ماهیت پلید و ارتجاعی نظام سرمایه داری چنان برملا شده است که نه تنها در میان طبقه کارگر، بلکه در میان توده های وسیع مردم آگاهی از این ماهیت روزبه روز در حال افزایش است و نظام سرمایه داری جهانی به علت بی اعتمادی مردم دچار تلاطم شده است.

در چنین شرایطی، ضرورت یافته است که نیروهای آگاه از درون خود طبقه کارگر در برابر فرقه گرائیها و نفی گراییهایی که توسط روشن فکران چپ مطرح می شود، قد علم کرده و به آنها هشدار دهند که طبقه کارگر آن قدر یک جانبه یا به قول متداول در میان مردم "بی چشم و رو" نیست که دستاوردهای خودش را در ۱۶۰ سال اخیر نفی نموده و در چهارشنبه بازار آشفته فکری تسلیم نظرات خرده بورژوازی و بورژوازی گردد. انقلاب اکتبر و دستاوردهای کشورهای سوسیالیستی که در راس آنها طبقه کارگر و حزب پیشرو آن قرار داشتند، هم چنان زنده باقی خواهند ماند و طبقه کارگر و احزاب کمونیست از اشتباهات این کشورها در قدرت نیز خواهند آموخت و با خوش بینی انقلابی مبارزه متحدانه شان را ادامه خواهند داد. "آینده درخشان است و راه پرپیچ و خم، از سختیها و مرگ نهراسیم" (مائو)

ک. ابراهیم - ۷ آبان ۱۳۹۲



.....
 دو دیدگاه ... بقیه از صفحه اول

کرد تبلیغ شده و به آرزوهایی درجهت رهایی از ظلم و ستم ملی در صورت تحقق آن منجر شده است.

اما مبارزات ملی تحت رهبری احزاب بورژوا - فئودالی و خرده بورژوازی در کردستان نه در پیوند فشرده با توده های کرد و احترام به حقوق آنان، بلکه در تلاش برای سازش با حاکمان و یا امپریالیستها - به جز در زمانی که شوروی از حقوق ملی مردم کرد دفاع می کرد - از جمله در عراق،

در حزب کمونیست شوروی رهبری را با توسل به کودتا به دست بگیرد، به پا خاستند و برای طبقه کارگر در بیش از ۵۰ سال پیش روشن نمودند که رویزیونیسم روندی است راست و در خدمت برگرداندن بورژوازی به قدرت دولتی است. آنها گفتند که رویزیونیسم مدرن نیز تفرقه اندازی را در جنبش کارگری دامن خواهد زد و تمام پیش بینی آنان درست از آب درآمد.

بنابراین جای تعجب نیست که علت بروز تفرقه از جمله تهاجم به تئوری انقلابی پرولتاریا، نفی دستاوردهای آن در ۱۶۰ سال اخیر، ایجاد بی اعتمادی نسبت به آن بوده که نتیجه اش امروز غلیان انواع نظرات رویزیونیستی نظیر "شورائیسیم"، "پلورالیسم"، "فردگرایی" در عدم تعهد تشکیلاتی، "انقلاب انسانی" و فرار از پذیرش حزبیت پرولتاریائی ... است.

نفی گرایی که این روزها در برخورد به انقلابات سوسیالیستی و دموکراتیک نوین می شود، از جهان بینی آلوده به یاس خرده بورژوازی برمی خیزد که مطلق گرایی را تا بدان جا می رساند که در کشور ۴۵۰ میلیونی چین با جمعیت دهقانی ۲۰۰ میلیونی و غالب بودن حاکمیت مناسبات فئودالی و تنها با چند میلیون کارگر، انقلاب کارگری را پیش می کشد، در حزب کمونیست چین در سالهای ۱۹۲۵ - ۱۹۳۰ در سطح رهبری حزب انشعاب راه می اندازد و تروتسکیستها پرچم دار آن می شوند! امروز بعد از گذشت بیش از نیم قرن هنوز شبه تروتسکیستها به نفی مرحله انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا می پردازند و تاریخ ۲ انقلاب بزرگ روسیه و چین را نفی می کنند با درک یک جانبه از انقلاب مداوم که مارکس بیان داشته و به این بهانه در کشورهای که هنوز انقلاب بورژوازی هم نشده است، فریاد انقلاب سوسیالیستی را سر می دهند. این همان اندازه تخیلی و بی معناست که بگوئیم کودک در جریان رشدش مثلا از ابتدا وزنه برداری کند و یا در دانشگاه اسم بنویسد و غیره؟! رشد دائمی کودک دلیل بر در نظر نگرفتن مراحل مختلف رشد وی نیست!!

این مطلق گرایی ها هیچ ربطی به بینش علمی و ماتریالیستی - دیالکتیکی کمونیستها ندارد و به عاریت گرفته شده از بینش خرده بورژوازی است که در لافافه چپ و افراطی گری عرضه می شود.

از آن جا که حرکت کمونیستها آگاهانه و علمی است، کمونیست ها معتقدند که تشنت نظری رویزیونیستی چنان تشنت سازمانی



توسط کمونیستها پیش برده شده و نقطه مرکزی در این مناسبات حفظ استقلال نظری و عملی و نرفتن زیر سرکرده گی بورژوازی ملت تحت ستم در مبارزه ملی و نشان دادن وابسته گی بورژوازی به امپریالیستها و بورژوازی کشورهای منطقه می باشد. در این مورد حداقل در خود تجربه جنبش ملی کرد نمونه مشخصی وجود دارد. تجربه تاریخی در کردستان عراق نشان داد که این سیاست توسط کمونیستها (کومه له رنجبران کردستان) خوب جلو برده نشد و در مبارزات ملی علیه رژیم بعث عراق، این سازمان در جبهه میهنی (وحدت اجتماعی کردستان - یه کیه تی نیشتمانی کوردوستان) سرکرده گی آن را به دست نیاورد و این امر به رهبری جلال طالبانی حل شد و پس از پیروزی قیام دراویل دهه ۱۹۹۰ - حداقل در بخش جنوبی کردستان عراق - قدرت به دست اتحادیه میهنی افتاد و در بخش شمالی نیز که در آن جا بقایای حزب شیوعی عراق نیز اندکی نیروی مسلح داشت در زیر سیطره نیروهای پارتی دموکرات کردستان به رهبری بارزانی قرار گرفت و چپها حتا هیچ نقش تعیین کننده ای در قدرت دولتی در تحقق مسائل توده های کارگر و زحمت کش، زنان و دیگر حقوق دموکراتیک مردم نیز نیافتند. البته از نظر تروتسکیستها و شبه تروتسکیستها شرکت چپها در این مبارزه ملی، خیانت به آرمانهای طبقه کارگر است و با دیدگاه افراطی چپ روانه و ادعای این که بورژوازی ملت تحت ستم نیز به همان اندازه ضدانقلابی است که بورژوازی حاکم، مبارزه علیه بورژوازی حاکم و هم بورژوازی تحت ستم را طرح می کنند - همان دیدگاهی که تروتسکیستها در دهه ی ۱۹۲۰ در چین در سطح دیگری مطرح می نمودند. با این ادعاهای «سوپرانقلابی»، آنها در عمل و در تفکیک دشمنان و نابودی یک به یک آنان قافیه را می بازند و چنان سنگ بزرگی برمی دارند که علامت نژدن آن آشکارا در این است که حضرات در ۱۰۰ سال گذشته حتا در یک جا نتوانسته اند نه انقلاب کارگری مورد نظرشان را هدایت کرده و به پیروزیهای اولیه ای برسانند و نه در کسب حقوق دموکراتیک مردم موفقیتی به دست آورند!!

اما مسئله کسب هژمونی در یک جنگ ملی برای به دست آوردن حق تعیین سرنوشت، همانند هر مبارزه طبقاتی دیگری مشخصا و نهایتا در رابطه است با توان نیروی که در آن مبارزه شرکت می کند و صرفا ذهنی و داشتن این یا آن سیاست «هشیارانه» به

تنهایی نیست. به این اعتبار در این مبارزه نیز نداشتن نیروی لازم عملا به دنباله روی از نیروی بزرگ تر در آن منجر می شود. حال به مسئله برگزاری «کنگره ملی کرد» برگردیم. احزاب بورژوائی و خرده بورژوائی غیر مذهبی و مذهبی کرد در سازش با امپریالیستها و حاکمان کشورهای منطقه که در صدد ایجاد «وحدت ملی» هستند، برای پیشبرد موفقیت آمیز کنگره و با آگاهی از تفرقه نیروهای چپ کرد، از برخی از آنها دعوت می کنند در این کنگره شرکت کنند تا علاوه بر اختلاف نظرات فراوانی که بین این احزاب بورژوائی وجود دارد، خود را به عنوان دلسوزان معتبر ملت کرد معرفی نمایند و از این طریق حداقل بخشی از احزاب و تشکلهای چپ را که می توانند به رقیب آنان تبدیل شوند، موقتا هم شده کنارزنند تا ابتکار عمل را از دست ندهند. این در حد سیاستهای بورژوائی آنان تاکتیکی هشیارانه است.

و اما عمده نیروهای چپ کرد با چسبیدن به ایده نولوژی خرده بورژوائی - «من بهترین» - نه در فکر وحدت بین کمونیستهای کرد در یک کشور هستند و نه در اندیشه ی برگزاری حداقل سمیناری از نیروهای چپ کرد ۴ کشور فوق الذکر و کلا حرکت در جبهتی که با ایجاد وحدت ایده نولوژیک - سیاسی، و یا اتحادی در مورد تاکتیکیهای مشخص و از جمله سیاست برخورد به «کنگره ملی کرد» و یا افشای آن به نظرات واحدی برسند تا اگر تصمیم به شرکت در آن گرفتند، با نیروی کافی حضور یابند تا نگذارند بورژوازی کرد در فریب مردم کرد موفقیت به دست بیاورد و یا با افشای آن از روز اول، با ارائه برنامه مشترک خود برای رهائی ملت کرد و با دلایلی مکفی مانع آن شوند که بورژوازی کرد از این نمذ کلاهی برای خود بدوزد!

اما حداقل تا آن جا که به نیروهای چپ کرد در ایران مربوط می شود، نیروهای چپ کرد هنر وجود تفرقه در میان شان حتا در رابطه با یک مسئله دموکراتیک را به جای وحدت شان در برابر بورژوازی و دیگر نیروهای کرد نشان داده اند! کمیته مرکزی کومه له - سازمان کردستان حزب کمونیست ایران - شرکت خود را در این کنگره مفید ارزیابی می کند بدون این که توازون قوا را در درون این کنگره در نظر بگیرد که سیاستی یک جانبه و راست روانه است (رجوع کنید به اعلامیه شماره ۱ کومه له - جهان امروز شماره ۳۱۰ - نیمه دوم مرداد ۱۳۹۲). به این ترتیب، این حزب قادر به تاثیر گذاشتن

در روند و تصمیمات «کنگره ملی کرد» نخواهد شد. حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست، نیز طی اعلامیه ای در ۱۲ مرداد ۱۳۹۲، از موضعی چپ روانه که اساس آن متکی است بر ضدانقلابی بودن بورژوازی و احزاب وابسته به آن، سیاست یک جانبه و چپ روانه ای را در پیش گرفته اند. اینان مسئله تاکتیک انقلابی حتا در سطح پیش بردن «مشت در برابر مشت» در کنگره را به سطح ارزیابی از ماهیت بورژوائی احزاب کرد تقلیل می دهند و لذا از حیطة ی ذهن عبور نکرده و نمی توانند پای در عمل بگذارند!

آلترناتیو درست، تلاش نیروهای چپ کرد در رسیدن به توافقاتی جهت شرکت در کنگره و ارائه آنها بود، جهت افشای سیاست احزاب و سازمانهای بورژوائی، خرده بورژوائی و اسلامی کرد و نه تسلیم به تک رویهای موجود و یا افشای اهداف بورژوازی کرد در اقدام به ترتیب چنین کنگره ای!!

به این ترتیب به قول معروف «زهر طرف که شود کشته سودا سلام است»، نتیجه نهائی تا آنجا که مربوط به نیروهای چپ کرد می شود این است که آنها میدان بازی را در اختیار نیروهای بورژوائی و خرده بورژوائی و مذهبی قرار نداده و امکان نمی دهند تا بورژوازی کرد در این ماجرا راه را برای کسب موفقیتهای بیشتر در جهت قدرت یابی و اعتبار در میان توده های کرد جلو برده و ابتکار عمل را در هدایت مبارزات ملی هر چه بیشتر به دست آورد.

در این جا لازم است که آموزش ژرف کمونیسم علمی را بار دیگر تکرار کنیم:

«... امتناع ورزیدن از مانور و استفاده از تضاد منافع (ولو تضاد موقتی) بین دشمنان و از سازشکاری و مصالحه با متفقین ممکن (ولو موقتی، ناپایدار، متزلزل و مشروط)، مگر این یک موضوع بی اندازه مضحک نیست؟ آیا این شبیه نیست به این که مابه هنگام صعود از کوه دشواری که تاکنون اکتشاف نشده است و پای کسی بدانجا نرسیده است از پیش امتناع ورزیم از این که گاهی با پیچ و خم بالابرویم، گاه به عقب بازگردیم و از سمت انتخاب شده صرف نظر کنیم و سمتهای گوناگونی را آزمایش نمائیم؟ (لنین - بیماری «چپ روی» در کمونیسم - انتخابات آثار دریک جلد ص ۷۵۳)

انتظار داشتن از نیروهای چپ کرد که خود نیز از یک جانبه گریهای خرده بورژوائی رنج می برند در اتخاذ تاکتیکی اصولی، مادی و همه جانبه بی هوده است و با تفرقه های موجود در بین آنان، آنها

کسب حق تعیین سرنوشت تنها توسط طبقه کارگر ممکن است!



راه با کشاندن اکثریت عظیم جامعه به مرز قحطی و گرسنه گی، از بین بردن آزادی زنان، شکستن قلمهای در خدمت آزادی و رهائی، ممانعت از این که کودکان با زبان مادری خود سواددار شوند، ممانعت از تشکل یابی کارگران و زحمت کشان در دفاع از حقوق پایمال شده شان توسط نظام سرمایه داری که در چاپیدن آنان خون در چشمش دویده است و شکنجه و زندانی کردن و کشتن کارگران، هیولائی بدتر از حیوان وحشی از رژیم اسلامی نوکرسرمایه به وجود آورده است و غیره، در آینده ای نه چندان دور چنان توفانی از خشم به وجود خواهد آورد که زنده گی نکبت بار این رژیم را در یک چشم به هم زدن در هم خواهد پیچید و مردم ایران برای همیشه از دخالت دین و آخوند درسرنوشت شان فارغ خواهند شد.

مرگ بر رژیم کودک آزار!
به امید آن روز



با قدردانی از کمهای مالی رفقا و دوستان به حزب، ذکر این نکته را ضروری می دانیم که تکیه ی حزب به اعضاء وتوده ها در پیشبرد مبارزه طبقاتی، روشی انقلابی و پرولتاریائی است در حفظ استقلال سازمانی و جدا نشدن از طبقه کارگر و توده ها

۳۱ شهریور ماه ۱۳۹۲ در مجلس شورای اسلامی تصویب و در تاریخ ۱۰ مهر ماه ۱۳۹۲ به تایید شورای نگهبان رسیده است، در تاریخ اول آبان ماه ۱۳۹۲ از سوی روحانی برای اجرا ابلاغ شده است.

به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی، ایران، سرپرستی کودکان و نوجوانان فاقد سرپرست به منظور تامین نیازهای مادی و معنوی آنان، با اذن رهبری و مطابق مقررات این قانون صورت می گیرد.

امور مربوط به سرپرستی کودکان و نوجوانان بی سرپرست، با سازمان بهزیستی کشور است که در این قانون به اختصار سازمان نامیده می شود.

قرارنموده و نیست که رژیم متکی بر مثنی آخوند مفت خور مذهبی بد اخلاق با دیدن اعتراضات گسترده ای که علیه تصویب این قانون صورت گرفت، که باور به این دارد که "حقانیت خداوندگاری" دارند، عقب نشینی کرده و اندکی گوش تقریبا کر خود را به فریادهای اعتراضی حق طلبانه مردم باز بگذارد و بدین ترتیب عادات کریه دوران فنودالی در قالب "بچه بازی" و "زن بازی" را با تظهيرقلابی "حمایت از کودکان بی سرپرست" و "جلوگیری از فحشاء" جنبه قانونی ندهد!!

این رژیم ضدبشری همان طور که از اعدام دهها و شاید صدها هزار نفری سیاسی و غیرسیاسی کوچک ترین درسی نگرفته که هیچ مسئله ای را حتا به سود خود جز پافشاری روی اختناق حل نکرده و با این اعمال کثیف خود نفرت عظیمی را در دل مردم انباشته و با رفتن بالای دار سر هر جوانی سربلند که حاضر به زانوزدن در برابر حاکمان رذل و فاسد نیست، دهها و صدها جوان را علیه خود برمی انگیزاند؛ چنین رژیمی از داشتن عطوفت و مهربانی نسبت به کودکان بی سرپرست کاملا تهی است.

این جنایتها در حق جوانان و کودکان، هم

قادر به بلند کردن پرچم طبقه کارگر از جمله در مسئله ملی و جلب کارگران و زحمت کشان کرد درگردآمدن زیر این پرچم نخواهند شد و نیروهای بورژوازی کرد ابتکار عمل را هم چنان در دست خواهند داشت.

ک.ابراهیم - ۱۲ آبان ۱۳۹۲



به تارنما های اینترنتی حزب رنجبران ایران مراجعه کنید و نظرات خود را در آنها منعکس کنید!

ارتجاع سوگندخورده تغییر ناپذیر است!

درخبرها آمده است که :
قانون ازدواج با فرزندخوانده ابلاغ شد

«قانون جنجالی "حمایت از کودکان و نوجوانان بی سرپرست و بد سرپرست"، که ازدواج با فرزند خوانده ها را مجاز می ساخت، توسط حسن روحانی ابلاغ شد. بر اساس گزارش ها، این قانون که در تاریخ



از هر دری، سخنی!

خلاصه ای از مقالاتی که در زیر می آید جهت دادن عطف توجه خواننده گان عزیز رنجبر به نظرات دیگران است و ضرورتاً این نظرات مواضع رسمی حزب نمی باشند. هیئت تحریریه

شمه ای درباره وضعیت زیست محیطی در ایران: اعتراضات زیست محیطی در ایران شهر به شهر می چرخد



در سالهای اخیر برخی شهرهای ایران تجمعات اعتراضی جدیدی به خود دیده اند که همه در یک چیز مشترک بودند: اعتراض به مشکلات زیست محیطی. پیش از این برپایی تجمعی که علت اصلی آن مسائل مربوط به محیط زیست باشد در ایران سابقه نداشت.

اما در سالهای اخیر، مردم در ارومیه در اعتراض به خشک شدن دریاچه ارومیه، در نوشهر برای جلوگیری از تخریب باغ گیاه شناسی، در اراک و زنجان و دزفول در اعتراض به آلودگی شدید هوا و در اهواز در حمایت از رودخانه کارون چندین بار به خیابان ها آمدند و اعتراض خود را ابراز کرده اند.

اگر چه برپایی تجمع اعتراض آمیز در ایران در بیشتر مواقع با برخوردهای تند نیروهای انتظامی و امنیتی مواجه شده است، با این حال به نظر می رسد اگر موضوع این تجمعات مسائل زیست محیطی باشد مشکلی وجود نخواهد داشت.

البته در سالهای ۸۹ و ۹۰ که مردم شهرهای

استان آذربایجان های غربی و شرقی و به خصوص شهرهای تبریز و ارومیه، مراکز این استانها چندین بار در اعتراض به خشک شدن دریاچه ارومیه به خیابان ها آمدند با برخورد شدید نیروهای پلیس ضد شورش مواجه شدند.

با این حال از حدود یک سال پیش به این سو چندین تجمع اعتراضی با محوریت مسائل زیست محیطی در شهرهای مختلف ایران برگزار شده است که هیچ گاه گزارشی از برخورد با آنها مخابره نشد. البته برخی تحلیلگران بر این باورند که دولت به این دلیل در سالهای ۸۸ و ۸۹ با تجمعات مربوط به دریاچه ارومیه برخورد می کرد که یکسال پیش از آن تجربه اعتراضات گسترده مردمی در اعتراض به نتیجه انتخابات ریاست جمهوری دوره دهم را از سر گذراند. به همین دلیل نیز برای جلوگیری از گسترش اعتراضات به دیگر شهرها و پیشگیری از پیوند اعتراضات سیاسی با مسائل اجتماعی این شیوه مواجه را در پیش گرفت.

به نظر می رسد این استدلال چندان بی راه نباشد، چرا که در یک سال گذشته دستکم به مدت ۱۸ هفته متوالی مردم شهر اراک در نقاط مشخصی از شهر تجمع کرده و با دست گرفتن تابلونوشته ها و سر دادن شعارهایی اعتراض خود را به وضعیت آلودگی هوای شهر نشان داده اند. یا در موردی مشابه مردم شهر زنجان نیز در اعتراضاتی پیاپی و دامنه دار به مدت تقریباً ۳ هفته به وضعیت آلودگی هوای شهرشان واکنش نشان دادند اما نیروهای انتظامی یا امنیتی با آنها برخورد نکردند.

ادامه تعطیلی مدارس ابتدایی در روزهای دوشنبه و سه شنبه بخاطر آلودگی هوا

کمیته اضطرار آلودگی هوای تهران، فروش آرم روزانه و هفتگی ترافیک، تردد اتوبوس های آلاینده، ورزش صبحگاهی و تولید بتن و آسفالت را در زمانیکه آلودگی هوا در حالت هشدار است ممنوع اعلام کرد. همچنین مدارس ابتدایی نیز در روزهای دوشنبه و سه شنبه تعطیلند و ساعت کار ادارات فردا و پس فردا تا ۱۴:۳۰ است.

به گزارش خبرنگار مهر، جلسه کمیته اضطرار آلودگی هوای تهران صبح یکشنبه از ساعت ۷:۳۰ با حضور نمایندگان دستگاه های مختلف به ریاست معاون عمرانی استاندار تهران تشکیل شد.

در این جلسه پیشنهادهایی از جمله تشدید برخورد با موتورسیکلت ها و خودروهای

آلاینده و معرفی خودروها به مراکز معاینه فنی و همچنین گسترش طرح زوج و فرد تا درب منازل برای کنترل آلودگی هوا مطرح شد که اعضای این کمیته در حال رایزنی برای تصویب این پیشنهادات یا ارائه پیشنهاد جدید هستند.

مهر: معاون شهر دار تهران نیز در این باره گفته است: بر اساس آمار منابع رسمی، آلودگی هوا هر سال جان ۲ هزار و ۷۰۰ تن از شهروندان تهرانی را می گیرد و به عبارتی هر هفته در تهران به دلیل آلودگی هوا ۵۲ نفر کشته می شوند که البته این میزان در نیمه دوم آبان، آذر و نیمه اول دی به اوج خود می رسد. (۱۹ آبان ۱۳۹۲)

خوزستان نمی خواهد کارون خشک شود

جدیدترین تجمع اعتراضی با محوریت موضوعی زیست محیطی، ۶ آبان ماه در شهر اهواز مرکز استان خوزستان برگزار شد. در این شهر مردم با تشکیل زنجیره ای انسانی اعتراض خود را درباره وضعیت رودخانه کارون که از مرکز اهواز می گذرد نشان دادند.

علت اصلی اعتراض مردم اهواز پروژه ای است با عنوان "بهشت آباد" که بر اساس آن قرار است آب از سرچشمه های رودخانه کارون به سمت استان اصفهان منتقل شود و بدین ترتیب تا حدودی با کم آبی در این استان مقابله شود. طرح بهشت آباد برای انتقال یک میلیارد و ۱۰۰ میلیون مترمکعب آب برنامه ریزی شده و تا ۴ میلیارد مترمکعب نیز قابل افزایش است. این در حالی است که هم اکنون سه طرح با عنوان های کوه رنگ یک، ۲ و ۳ برای انتقال ۲۵۰ میلیون مترمکعب آب از سرچشمه های رود کارون فعال است.

آنطور که خبرگزاری های ایران گزارش داده اند هزاران نفر از سراسر استان خوزستان برای شرکت در این تجمع حاضر شده بودند. در دست معترضین تابلو نوشته هایی به زبان های فارسی، عربی و انگلیسی در اعتراض به وضعیت این رودخانه دیده می شد. حدود ۱۵ روز پیش نیز نخستین «زنجیره انسانی حفاظت از کارون» برگزار شد.

بحران آب، کاهش ۲۰ درصدی ورودی ۵۵ سد کشور- خبرآنلاین ۹ آبان

به گزارش وزارت و وزارت نیرو، حجم آب ۷۷ سد کشور از جمله سدهای سفیدرود، لار، وشمگیر، گلستان ۱ و ۲، کرخه،



سیمره، سیوند، زاینده رود، ساوه، ۱۵ خرداد، ملاصدرا، کارده، مهاباد، علویان و استقلال تا پایان نخستین ماه سال آبی جاری، به کمتر از ۳۰ درصد ظرفیت مخزن این سدها رسید.

همچنین ۴۷ سد کشور در زمان حاضر با کاهش ۲۰ درصدی حجم آب خود در مقایسه با مهرماه گذشته مواجه هستند که سدهای سفیدرود، لار، وشمگیر، تهم، لتیان، اکباتان، بوکان، زاینده رود، آبشینه، دوستی و کارده از آن جمله محسوب می شوند.

براساس اعلام شرکت مدیریت منابع آب ایران، ۲۵ سد کشور در زمان حاضر از افزایش بیش از ۲۰ درصدی ورودی آب در مقایسه با زمان مشابه پارسال برخوردار هستند که سدهای قشلاق، جگین و البرز از آن جمله محسوب می شوند.

همچنین ۵۵ سد کشور در پایان مهرماه جاری با کاهش بیش از ۲۰ درصدی ورودی آب خود در مقایسه با زمان مشابه پارسال مواجه هستند که سدهای سفیدرود، ستارخان، وشمگیر، بارزو، تهم، کرخه، عباسپور، کارون ۳، پیشین، بوکان، علویان، ساوه، کرج، لتیان، طوق، چاه نیمه ها، دوستی و کارده از آن جمله محسوب می شوند.

براساس این گزارش، ۴۲ درصد از کل ورودی های آب به مخازن سدهای کشور و ۶۴ درصد از کل آب های خروجی از سدهای کشور تا پایان نخستین ماه سال آبی جاری متعلق به سدهای استان خوزستان است.

اهواز آلوده ترین شهر دنیا

۲۸ مهر ۱۳۹۲

یک روز بعد از آنکه سازمان سلامت جهانی وابسته به سازمان ملل گزارشی درباره ارتباط سرطان و آلودگی هوا منتشر کرد، نشریه انگلیسی تایم به نقل از پایگاه کوارتز اسامی آلوده ترین شهرهای جهان را منتشر کرد.

به گزارش آرمان مرجع این پایگاه داده‌هایی بوده است که سازمان سلامت جهانی منتشر کرده و آلاینده‌های کمتر از ۱۰ میکرون را لحاظ کرده است. گزارشی که در اصل متعلق به بهار سال جاری است. رتبه اول این لیست شهری از ایران است و برخلاف تصور این شهر تهران نیست. تایم آورده است: «آلوده ترین شهر؟ اهواز در جنوب غرب ایران. با جمعیتی بیشتر از ۳ میلیون نفر که بیشتر نفت ایران را تولید می‌کند». پایگاه کوارتز، اهواز را شهری می‌داند که کمترین امید به زندگی را در میان شهرهای دیگر ایران دارد: «اهواز در جنوب غرب ایران با میانگین ۳۷۲ واحد بر میلیون آلاینده‌های

کوچکتر از ۱۰ میکرومتر بارها آلوده‌تر از دهلی‌نو و پکن است که به آلودگی مشهور هستند. در قیاس با میانگین جهانی امید به زندگی ۷۱ سال، جمعیت اهواز کمترین امید به زندگی را در ایران دارند.

جنگ، دلیلی است که طبق گزارش، مسئولان ایران برای آلودگی هوای اهواز برمی‌شمرند اما دلایل دیگری هم وجود دارد: «مسئولان ایران، آمریکا را برای حضورش در جنگ ایران و عراق سرزنش می‌کنند چراکه آتش آمریکایی کشاورزی این ناحیه را از بین برده و موجب بیابان‌زایی شده است. اما پژوهشگران صنایع سنگین درون و اطراف شهر، مثل نفت، صنایع فلزی و پردازش‌های پتروشیمی را دلیل آلودگی می‌دانند و خشک شدن باتلاق‌ها و پروژه ملی انتقال آب محلی را که موجب بیابان‌زایی می‌شود، سرزنش می‌کنند.

مه غلیظ سیاه بر فراز خوزستان

روزنامه جمهوری اسلامی روزنامه جمهوری اسلامی در خبری آبان نوشته: در پی بروز بحران آلودگی هوا و بارش باران و مه اسیدی در اهواز و چند شهر خوزستان که منجر به بروز تنگی نفس و آسم و آلرژی در بین حدود ۱۲۰۰۰ نفر از شهروندان این مناطق شد، کارشناسان در جمع‌بندی نهایی، علت این بحران را شرایط سکون هوا توأم با پدیده وارونگی حرارتی جو، وجود مراکز صنعتی آلاینده و شعله‌های چاههای نفتی مناطق نفت خیز جنوب در محدوده شهر اهواز توأم با تولید آلاینده‌های هوا که منجر به تجمع آلاینده‌ها می‌گردد

به نوشته این روزنامه ولی سؤال اصلی مردم خوزستان که ثروت کشور را تأمین می‌کنند این است که آیا این آخرین بحران در خوزستان است و یا همچنان این مردم باید منتظر بحران‌های دیگری همچون انتقال آب نیز باشند؟ و می‌پرسند: "ایا کسی هست ما را یاری دهد؟"

۴ شهر از ۱۰ شهر آلوده دنیا در

ایران است

در میان ۱۰ شهر آلوده دنیا ۴ شهر از ایران حضور دارند. در این ۱۰ شهر هم حتی نام تهران یا اراک دیده نمی‌شود. برخلاف تصور شهرهایی که طبق گزارش سازمان سلامت جهانی بدترین هواها را دارند نه پایتخت‌های بزرگ دنیا بلکه شهرهای مرکزی دیگری هستند که صنایع سنگین را درون خود دارند. با این تفاوت که سه شهر دیگر کشور که در میان ۱۰ شهر آلوده دنیا هستند، شهرهای غربی کشور هستند که

از حضور ریزگردها در آسمان شهر رنج می‌برند و همگی مراکز استانی هستند. سنج در رتبه سوم قرار دارد. کرمانشاه ششم است و یاسوج در رتبه نهم قرار دارد. یک شهر از مغولستان، ۲ شهر از هند و ۲ شهر از پاکستان و یک شهر از بوتسوانا در آفریقا لیست این ۱۰ شهر را کامل می‌کنند. ایران همچنین هشتمین کشور آلوده دنیا از نظر وضعیت هواست. میانگین شاخص آلاینده‌های زیر ۱۰ میکرومتر اندازه‌گیری شده در کشور ۱۲۴ است. مغولستان، بوتسوانا، پاکستان، سنگال، عربستان، مصر و امارات آلوده‌تر از ایران هستند.

شیراز پاک‌ترین، تهران پانزدهم

در گزارش WHO، ۱۸ شهر ایران از نظر وضعیت هوا بررسی شده‌اند. در این گزارش به آمارهایی استناد شده که ایستگاه‌های فعال درون شهرها اندازه‌گیری کرده‌اند. ایستگاه‌هایی که متعلق به شرکت‌های کنترل کیفیت آلودگی هوای هر شهر هستند. بعد از ۴ شهری که از آنها نام برده‌شد، ارومیه آلوده‌ترین شهر ایران است. این شهر هم در غرب قرار دارد و البته خشک شدن دریاچه ارومیه در آلودگی این شهر بی‌تأثیر نیست. قم بعد از این شهر قرار دارد و خرم‌آباد هم جزو شهرهای آلوده است.

همگی این شهرها شاخص بالای ۱۵۰ دارند. در واقع میانگین این شهرها در کل سال در وضعیت ناسالم برای همه افراد قرار دارد. تهران و اراک هر کدام با شاخص‌های میانگین ۸۹ و ۱۰۲، در رتبه‌های پانزدهم و چهاردهم آلوده‌ترین شهرهای ایران هستند. شیراز هم پاک‌ترین شهر ایران در میان شهرهای اندازه‌گیری شده است و احتمالاً اگر سعدی قرار بود در دوران حاضر باز هم به زندگی برگردد باز هم شیراز را انتخاب می‌کرد. البته باید این را هم در نظر گرفت که تعداد ایستگاه‌هایی که در تهران وضعیت هوا را می‌سنجند، بیشتر از شهرهای دیگر است. ایستگاه‌های شهرستان‌ها محدودترند و البته موقعیت‌هایی که این ایستگاه‌ها در شهرها دارند در به دست آمدن این میانگین‌ها تأثیرگذارند.

۲۲۳ هزار نفر قربانی آلودگی در

سال ۲۰۱۰

۲۲۳ هزار نفر در سال ۲۰۱۰ در سراسر دنیا بر اثر سرطان ریه که ره‌آورد آلودگی هوا بوده از دنیا رفته‌اند. این رقمی است که این هفته سازمان سلامت جهانی اعلام کرده است. آژانس تحقیقات سرطان که زیر نظر سازمان سلامت جهانی کار می‌کند

نجات محیط زیست تنها توسط مبارزه طبقه کارگر ممکن است!



پیش از انتشار اسامی شهرهای آلوده جهان، گزارشی درباره ارتباط سرطان و آلودگی هوا منتشر کرد. با توجه به این گزارش، آلودگی هوا با چند سرطان بدخیم از جمله سرطان‌های ریه و مثانه و سرطان خون حاد مربوط است.

پیش‌تر تصور می‌شد که استعمال سیگار اصلی‌ترین عامل ایجاد سرطان ریه است اما پژوهشگران به این نتیجه رسیده‌اند که آلودگی هوا عامل موثرتری در ایجاد سرطان است. همچنین آلودگی‌هایی که سیستم‌های حمل‌ونقل و صنایع ایجاد می‌کنند در ایجاد بیماری‌های تنفسی و نقص‌های قلبی تاثیرگذارند. آمار مرگ و میر در میان جوانان هم در شهرهای آلوده‌تر بیشتر است. مرگ و میر در شهرهای آلوده به نسبت شهرهای پاک‌تر ۱۵ تا ۲۰ درصد بیشتر است و امید به زندگی در شهرهای آلوده اروپا ۹ ماه کمتر از شهرهای پاک آن است.

اوضاع اجتماعی اسفناک: ۵آبان - به گزارش باتک مرکزی

تغییرات قیمتی در یکسال

براساس این گزارش گزارش متوسط قیمت خرده فروشی گروه لبنیات در هفته منتهی به ۲۶ مهرماه سال جاری نسبت به هفته مشابه سال قبل ۱۷,۸ درصد، تخم مرغ ۲۲,۴ درصد، گروه برنج ۵۴,۶ درصد، حبوبات ۷۸,۴ درصد، میوه‌های تازه ۷۳,۸ درصد، سبزی‌های تازه ۸۶,۱ درصد، گوشت قرمز ۳۶,۷ درصد، گوشت مرغ ۴۵,۹ درصد، قند و شکر ۴۵,۳ درصد، چای ۳۷,۵ درصد و روغن نباتی ۴۵,۲ درصد افزایش داشته است.

پایتخت ۱۰ هزار کارتن‌خواب دارد - ۲۸ مهر ۱۳۹۲

مهر: استاندار استانداری تهران با تاکید بر اینکه باید فکری برای ساماندهی ۱۰ هزار کارتن‌خواب پایتخت کرد، گفت: ۴۰ نقطه اصلی وجود معتادان و قاچاقچیان نیز باید پاکسازی شود. سیدحسین هاشمی اظهار کرد: در پایتخت ۴۰ نقطه اصلی و آلوده به موادمخدر وجود دارد که باید هرچه سریع‌تر پاکسازی شود. عزم دولت برای پاکسازی تهران به‌عنوان ام‌القرای جهان اسلام جدی است. به گفته استاندار تهران، سال گذشته ۱۷ هزار معتاد در پایتخت شناسایی و دستگیر شدند و با توجه به اینکه اقدامات خوبی در محله‌های فرحزاد، چمران و بابایی انجام شده

است، باید اقدامات جدی‌تری در دستور کار قرار گیرد ضمن اینکه ۱۰ هزار کارتن‌خواب در پایتخت وجود دارد که باید ساماندهی شوند.

۱۲۰ هزار مبتلا به ایدز در کشور تا ۳

سال آینده - ۲۰ اکتبر ۲۰۱۳

معاون مرکز مدیریت بیماری‌های واگیر وزارت بهداشت گفت: از ابتدای اپیدمی ایدز در کشور تاکنون ۵ هزار و ۳۴۵ نفر به دلیل ابتلا به این بیماری جان خود را از دست داده‌اند.

به گزارش مهر، دکتر محمود نبوی در جلسه‌ای که با حضور خانم پروفیسور اولیلا، مشاور وزرات بهداشت و رفاه کشور فنلاند و مدرس کارگاه بین‌المللی ارتقای سلامت سازمان بهداشت جهانی برگزار شد، افزود: در حال حاضر تعداد بیماران مبتلا به ایدز طبق آمار رسمی بیش از ۲۱ هزار نفر است ولی برآوردها نشان می‌دهد نزدیک به ۱۰۰ هزار بیمار مبتلا به HIV در کشور وجود دارد. وی ادامه داد: برآورد ما این است که طی ۳ سال آینده این تعداد در آمارها به ۱۲۰ هزار نفر برسند.

نبوی افزود: ۵۶ درصد از این افراد در ایران بر اثر تزریق و اعتیاد به ایدز مبتلا شده‌اند ولی هم اکنون روند شیوع ایدز در کشور از مدل تزریق به مدل مخاطرات روابط جنسی تغییر یافته است به طوری که میزان انتقال ایدز از طریق تزریق از ۹۰ درصد به ۵۶ درصد کاهش یافته است.

نبوی ارائه خدمات پیشگیری، مشاوره و آزمایش رایگان را سه رکن اساسی این برنامه اعلام کرد.

اولین مورد ابتلا به ایدز در کشور در سال ۱۳۶۶ گزارش شد.

چهل درصد صندلی دانشگاهها

بدون دانشجو ماند

مدیر کل دفتر گسترش آموزش عالی با اعلام آمار ظرفیت‌های خالی در دانشگاهها و دوره‌های مختلف مقاطع کاردانی و کارشناسی سال ۹۲ گفت: دانشگاه‌های فرهنگیان دارای بیشترین میزان ظرفیت خالی مانده از دانشجو است.

ابوالفضل حسنی در گفتگو با خبرنگار مهر، درباره میزان صندلیهای خالی دانشگاهها و موسسات آموزش عالی کشور در مقاطع کاردانی و کارشناسی به استثنای دانشگاه آزاد اسلامی اظهار داشت: با توجه به ظرفیتهایی که برای پذیرش دانشجو در سال ۹۲ در نظر گرفته شده بود، از کل ظرفیت ۴۲۵ هزار و ۴۷۲ نفری دانشگاه پیام نور، ۲۵۴ هزار و ۲۵۵ نفر پذیرفته شدند و ۵۱

درصد از این ظرفیت خالی مانده است. وی درباره دانشگاه تربیت معلم نیز گفت: با توجه به ظرفیت ۲۲ هزار و ۲۷۹ نفری این دانشگاه، تنها ۱۴ هزار و ۹۱۸ نفر پذیرفته شده و بیش از ۳۵ درصد ظرفیت این دانشگاه بدون دانشجو ماند.

حسینی درباره دانشگاههای غیردولتی، اظهار داشت: با توجه به پذیرش بدون آزمون در دانشگاههای آزاد و پیام نور نزدیک به ۵۱ درصد از صندلیهای غیرانتفاعیها بدون دانشجو است.

دانشگاه فرهنگیان به گفته این مقام مسئول وزارت علوم دارای بیش از ۸۹ درصد صندلی خالی و میزان ظرفیتهای خالی مناطق محروم نیز ۱,۶۳ درصد است.

وی درباره دوره‌های نیمه حضوری و سایر دوره‌ها، گفت: ظرفیت نیمه حضوریها ۱۵ درصد، ظرفیت مجازیها و بین‌الملل هم حدود ۴۰ درصد خالی اعلام است.

مدیر کل دفتر گسترش آموزش عالی، اظهار داشت: از کل ظرفیت ۷۳۸ هزار ۳۰۵ نفر که ۵۲۰ هزار و ۱۱۵ نفر پذیرفته شدند ۴۰ درصد از ظرفیتهای پر نشد.

گزارش میدانی از خرید و فروش

موادمخدر در شرق تهران:

تهران شهر عجیبی است. شاید اگر سردرد داشته باشید و شاید برای پیدا کردن یک «استامینوفن» مجبور باشید به چندین داروخانه مراجعه کنید ولی برای یافتن کالاهایی که فروش و حمل آنها سالها جرم کیفری دارد و حتی در نهایت شاید سرتان را بالای‌دار ببرد با چند پرسش ساده می‌توانید مرکز فروش و فروشنده‌های آنها را پیدا کنید. گفته می‌شود فقط در تهران ماهانه میلیاردها تومان فروش انواع موادمخدر به‌صورت خرد و کلان انجام می‌شود بنابراین مخدرا سهم بزرگی از قاچاق کالای غیرقانونی را به خود اختصاص می‌دهند.

شمه ای از عمل کرد

صهیونیستها:

حماد اسیر در خطری جدی

شبکه آزاد - مرکز رسانه ای - ۲۴

اکتبر ۲۰۱۳

انجمن واعد زندانیان در اعلامیه ای در چهارشنبه گفت که علاء حماد اسیر اردنی بعد از ۱۷۵ روز اعتصاب غذا در حال مرگ قرار گرفته است. حماد در اول ماه مه





به خاطر بودن در زندان انفرادی و رنج بردن از فقدان کمکهای دارویی در اسارت اسرائیل دست به اعتصاب غذا زده است. این انجمن خاطر نشان ساخت مسئولان اسرائیل به حماد فشار می آورند تا اعتصاب غذایی را بشکنند ولی او چون سنگ خارا می عیار غم بدتر شدن وضعیت سلامتی اش به اعتصاب ادامه می دهد. حماد که پاسپورت اردنی دارد دارای زن و ۶ بچه است و طی ۶ سال اخیر اجازه دیدار با آنها به او داده نشده است.

در شبکه های کامپیوتری ریاست جمهوری فرانسه نفوذ کرده است

ریچارد سیلورشتین

۲۶ اکتبر ۲۰۱۳

گلن گرینوالد در روزنامه لوموند نگاه روشنی نسبت به کارهای دیگر آژانس امنیت ملی آمریکا منتشر ساخت. اما در این مورد آژانس امنیت ملی آمریکا مقصر نبود. تقصیر محتملا متوجه موساد است. در ۲۰۱۲، به هنگام انتخابات ریاست جمهوری فرانسه، که در آن نیکولا سرکوزی به فرانسوا هولاند باخت، سازمان ضد جاسوسی فرانسه کشف کرد که یک سازمان جاسوسی خارجی در شبکه های کامپیوتری قصر الیزه، کاخ سفید فرانسه، نفوذ کرده است. یک نشریه فرانسوی مدعی شد که این کار آژانس امنیت ملی آمریکا است. سازمان جاسوسی فرانسه ظاهرا با اعتقاد به این واقعه این مرکز را مدنظر گرفت و روابط بین دو متفق بسیار نزدیک بحرانی شد.

اسناد آژانس امنیت ملی آمریکا نشان می دهد که این آژانس آگاهانه از موساد نخواست است تا به بخش سیبرنتیک فرانسه نفوذ کند. اما بر اساس افشاگریهای اسنودن در مورد کل کارهای این آژانس، قضیه متفاوت است. این آژانس شروع به بررسی کرد و به این نتیجه رسید که عاملانش مسئول هستند (حداقل در این رابطه). به علت این که این مورد خطری در رابطه آمریکا با متحدان ایجاد می کند، آنها باتزدید به ۲۰ آژانس اطلاعاتی متحد آمریکا رجوع کردند که همه به این عملیات نه گفتند. در دیدار با طرفهای مربوطه فرانسه، مقامات رسمی این مرکز سوگند خوردند که این کار آنها نبوده است. اما نگفتند که از مرکز جاسوسی اسرائیل سوئال نکرده اند، چون که فرانسه تحت نظر آژانس امنیت ملی آمریکا و موساد قرار نداشت. این معادل است با آن چه که در مونت پیتون " شما لازم نیست بیشتر از این به من بگوئید" می نامند.

چه چیزی به ویژه با چنین رخنه گری واحد ۸۲۰۰ از سیاست فرانسه آموخت؟ بنابه منبع اسرائیلی من، ماموریت ویژه ای در بین نبود. جاسوسی کردن بدون تمایز و اپورتونیستی بود. او نمی خواست از عملیات ویژه ای صحبت کند و در صورت وجود، آن را برملا نماید. اما او می خواست بگوید:

واحد ۸۲۰۰ و موساد به هر کسی که از نظر تکنیکی لازم باشد ضربه می زنند (Hack). شما هرگز نمی توانید بفهمید که چه چیز جالبی اعم از صحبت تلفونی/ نامه الکترونیکی را دستگاه جاسوسی مایل است از یک رهبر خارجی یا مقامی رسمی بداند - لذا از هر فرد ممکن جاسوسی می کنند...

به این جهت افشای اخیر روابط بین آژانس امنیت ملی آمریکا و واحد ۸۲۰۰ در شرکت در جاسوسی (حتا در مورد شهروندان آمریکا) جای هیچ تعجبی نیست. و آن چه که این واحد ۸۲۰۰ مستقیما از داده های به کاررفته توسط آژانس امنیت ملی آمریکا یادنگرفته این است که این ناشی از عملیات جاسوسی خودی ها در آمریکا می باشد، که در آن اف.بی. آی. متوجه شد که سومین دستگاه جاسوسی در تمامی کشورهای خارجی فعال است در خود آمریکا نیز فعال می باشد.

روش جاسوسی موساد چون "سیل گرفته گی منطقه" برای دریافت هر قدر ممکن اطلاعات از منابع، باز هم بیشتر نشان می دهد که این آژانس از یک کشور واقعا دموکراتیک با بررسی کردنها و توازون داشتتها و حفاظت از شهروندان و غیر شهروندان نیست. چیزهایی وجود دارند و یا ممکن است وجود داشته باشند که متحدان علیه یک دیگر نکنند. اما برای اسرائیل، چنین چیزی نسبت به متحدان وجود ندارد. کشورهای وجود دارند در خدمت منافع خودشان (در کشورها متحد شان) و کشورهای با منافع متضاد (دشمنان) اطلاعات جمع می کنند. اسرائیل جاسوسی در بزرگ ترین متحد خود انجام می دهد (همان طور که دیدیم) مثل بزرگ ترین دشمنان اش. به سختی فرقی می تواند [در مورد آمریکا یا فرانسه] وجود داشته باشد مگر این که نوع اطلاعاتی که در پی آن است فرق کند.

در جبهه جهانی کمونیستی ... بقیه از صفحه آخر

و پایان فلسفه کلاسیک آلمان، در آثار منتخب مارکس/انگلس، جلد ۳، ص. ۳۶۹؛ تاکیدات از ماست - ناشران راه انقلابی)

منافع طبقه حاکم بایستی به صورت ایده تئولوژیکی، سیاسی و هنجارهای قانونی بیان شوند. بخش اصلی روبنا دولت است، ابزار قدرت سیاسی طبقه حاکم برای در زیر سلطه نگه داشتن و اعمال استثمار و ستم طبقاتی. فردریک انگلس در مورد دولت توضیح می دهد،

«اعترافی است به این که این جامعه در تضادی حل نشدنی درونی اش سردرگم شده و به نیروهای متخاصم آشتی ناپذیری تقسیم گشته که ناتوان از حل آنها است. اما به خاطر این که این تضادهای آشتی ناپذیر، طبقات با منافع اقتصادی متضاد، در جریان مبارزه ای بی ثمر یکدیگر و جامعه را به تحلیل نبرند، ضروری گشت که قدرتی ظاهرا بالاتر از جامعه قرار گرفته و بایستی تخصصات را تخفیف دهد و در چارچوب "نظم" محدود سازد؛ و این قدرت، برخاسته از جامعه خود را در راس آن قرار دهد، و هر چه بیشتر خود را نسبت به آن بی گانه کند، دولت است.» (منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، در آثار منتخب مارکس/انگلس، جلد ۳، صص. ۳۲۶-۳۲۷)

دولت ماهیتا ابزاری است در دست طبقه حاکم، که به حفظ قدرت اقتصادی و سیاسی آن خدمت می کند. در عین حال دولت قدرت مستقلی است که بالاتر از روابط اقتصادی عکس العمل نشان می دهد. فردریک انگلس در این مورد نوشت:

«قدرت مستقل جدید، در حالی که به طور عمده جنبش تولیدی را تعقیب می کند، به نوبه خود به واسطه ی استقلال نسبی درونی اش - که استقلالی نسبی است که به آن واگذار شده و تدریجا رشد یافته - نسبت به شرایط و جریان تولید عکس العمل نشان می دهد. این تاثیر متقابل دنیروی نابرابر می باشد: از یک سو، جنبش اقتصادی، از سوی دیگر، قدرت سیاسی جدید، که برای کسب استقلال هر چه بیشتر ممکن تلاش می کند، که وقتی مستقر شد، دارای جنبش خودش باشد. کلا، جنبش اقتصادی راه خودش را می رود، اما همچنین از عکس العملهایی از جانب جنبش سیاسی رنج می برد که آن نیز از یک سو استقرار یافته و دارای استقلال نسبی از جنبش قدرت دولتی است و از سوی دیگر به طور هم زمان اپوزیسیونی را ایجاد





می کند.» (انگلس به ک. اشمیدت، ۲۷ اکتبر ۱۸۹۰، در منتخبات آثار مارکس/انگلس، جلد ۳، ص. ۴۹۱؛ تأکیدات از ما است - ناشران راه انقلابی)

در سرمایه داری رقابت آزاد، سرمایه داران در سطح گسترده ای خود را محدود به کسب سود می کردند. درایده نولوژی "استقلال دولت" آنها، به منظور فریب توده ها بی دلیل اظهار می کردند که دولت مرجعی بی طرف بالاتر از طبقات قرار دارد. هرچند که در واقعیت دولت به مثابه نماینده سیاسی و نظامی طبقه سرمایه دار به تمامی عمل می کرد: از نظر داخلی، حمایت از مالکیت خصوصی سرمایه داری علیه مبارزه کارگران و دیگر افسارکارگری بدون مالکیت؛ از نظر خارجی، علیه رقابت دیگر دولتهای ملی. با ادامه تکامل بازم بیشتر سرمایه داری، دولت سرمایه داران وظایف اقتصادی بیشتری را به عهده گرفت. لنین در سال ۱۹۱۸ خاطر نشان ساخت:

«علاوه بر نقش اساسا "سرکوب گر" - ارتش موجود، پلیس و بوروکراسی - دولت مدرن دستگاهی را در اختیار دارد که روابط بی حد فشرده ای با بانکها و سندیکاها [کلمه به کاررفته برای "گروههای همکار" یا بعدا تراستها - ناشران راه انقلابی]...» (آیا بلشویکها می توانند قدرت دولتی را حفظ کنند؟، کلیات آثار لنین، جلد ۲۶، ص. ۱۰۶)

با ادامه تکامل به سرمایه داری انحصاری و امروز سرمایه داری انحصاری - دولتی، نه تنها آن جا دستگاه قدرت و تولید سلاحها گسترش عظیمی یافت، بلکه هم چنین **تغییری در نقش دولت به وجود آمد.** راه انقلابی شماره ۱۶ در این مورد می گوید:

«نماینده گی از منافع سرمایه به مثابه یک کل به نماینده گی از منافع انحصارات سرمایه داران منجر شد. در جریان رشد بیشتر امپریالیستی، انحصارات سرمایه داری به طور فزاینده ای دولت را به زیر اطاعت از خودشان کشاندند و آن را نهادی برای حراست از منافع اقتصادی خود و تحقق آرزوهای سیاسی شان تبدیل نمودند. دولت نقش گذشته اش را به مثابه وسیله قدرت تمامی طبقه سرمایه دار در به انقیاد درآوردن تضادهای طبقاتی و ریشه کن کردن مبارزه طبقاتی پرولتاریا حفظ نمود.... سرمایه داری انحصاری دولتی بدین معناست: انقیاد کامل دولت به انحصارات؛ ادغام سازمانهای انحصاری با این سازمانها در دستگاه دولتی؛ و استقرار قدرت اقتصادی و سیاسی انحصارات بر تمامی جامعه.» (ویلی دیکهولت، سرمایه

داری انحصاری دولتی در جمهوری فدرال آلمان، اشتوتگارت، جلد ۱، صص. ۵۸۵۷. ص ۶۲)

انحصارات دیکتاتوری خود را بر تمامی جامعه اعمال می کنند. ولی، برای حفظ اقتصاد و سیاست در حاکمیت شان آنها مجبور شده اند با پایه اجتماعی وسیعی رابطه پیدا کنند که با وجود این از اعمال قدرت حذف شده اند. در نتیجه، انحصارات نمی توانند اعمال قدرت به طریقی بکنند که به دستور آنها همه به سازاینان برقصند. چنین روش حکومتی طبعاً عروج آگاهی طبقاتی انقلابی را تسهیل می کند.

«انحصار بورژوازی از راههای بسیار متفاوت حکم رانی می کند به طوری که کارگران در شناسائی وضعیت شان که مستقیماً ناشی از شیوه تولید سرمایه داری است با مشکل روبه رو هستند. انحصار بورژوازی مستقیماً به مثابه طبقه ای که باید شکست داد ظاهر نمی شود. او خود را در پشت دستگاه وسیع قدرت مخفی می کند، دستگاه شاخه شاخه شده طولی که ظاهراً "تغییرناپذیر" است زنده گی کارگران را معین می کند.» (ویلی دیکهولت، سرمایه داری انحصاری دولت در جمهوری فدرال آلمان، اشتوتگارت، جلد ۲، بخش ۳، ص. ۱۱۰)

در اعمال قدرت سیاسی، انحصار بورژوازی دو روش متفاوت را در تضمین منافع اش رشد داد که به طور اجتناب ناپذیری هر دو موفق شدند. لنین آنها را مقایسه کرد:

«اولین اش روش زور است، روشی که هرگونه آگاهی یابی جنبش کارگری را طرد می کند، روشی که از تمامی نهادهای منفرد کهن حمایت می کند، روش آشتی ناپذیر در طرد رفرمها... دومی عبارت است از روش "لیبرالیسم"، گامهایی در رشد دادن حقوق سیاسی، به سوی رفرمها، امتیازات و غیره.» (لنین، اختلافات در جنبش کارگری اروپا، در کلیات آثار، جلد ۱۶، ص. ۳۵۰)

هر روش به کاربرده شده مقدماتاً به وضعیت مشخص و مسئله تاکتیکیها مربوط می شود. عموماً، برای حاکمیت انحصاری ثابت شده است که کلا ثبات بیشتر موفق تر در تخفیف تضادهای طبقاتی و دفع انفجار مبارزات کارگران و مقاومت فعال مردم می باشد. نتیجتاً، انحصارات "سیستم حاکمیت دموکراسی بورژوازی را ترجیح می دهند، با نامیدی در به کارگیری نیرو در لحظه ای بدون تردید به مثابه ابزار مهم....» (ویلی دیکهولت، سرمایه داری انحصاری دولتی در جمهوری فدرال آلمان، جلد ۲، بخش ۳،

(ص. ۹۹)

پارلمان بورژوازی، چهره ی به ظاهر پوشیده شده به طور دموکراتیک دستگاه قدرت انحصار دولتی است. به توده رای دهنده گان گفته شده که باورکنند که با رای دهی تان آنها تصمیم می گیرند کدام حزب انتخاب خواهد شد. این به طور ماهرانه ای یاس آوراست.

«در جمهوری فدرال آلمان، پارلمان فدرال شبیه ارکستری است که یک قطعه دسته جمعی را می نوازد، با مقابله ها و برخورد سنج های سخن گوینان احزاب مختلف و ائتلافها همه خوب ترتیب یافته اند. یک نمایش فریب کارانه ای برای توده ها گذاشته شده است - تصمیمات مدتها قبل در کمیته های مشترک در پشت درهای بسته گرفته شده اند. ... انحصارات روی منافع شان در این کمیته های پارلمان فدرال و ادارات و وزارت خانه ها تاکید می گذارند.» (همانجا، ص. ۸۵)

با وجود این، یک چنین دست کاری منظم و قابل فهم افکار عمومی تنها زمانی رخ می دهد که **تغییر مادی پایه جامعه** صورت بگیرد که ابتدا به انحصار سرمایه داری تکامل یافت در انحصار دولتی سرمایه داری به بلوغ کامل رسید.

فردریک انگلس در بررسی اش درباره وضعیت طبقه کارگر انگلیس قبلاً رشد عناصر **خرده بورژوازی** را حتا در میان طبقه کارگر با رشد سرمایه داری و سازمان یابی جنبش کارگری خاطر نشان ساخت:

«آنها آریستوکراسی را در میان طبقه کارگر تشکیل می دهند؛ آنها موفق شدند برای خودشان موقعیت مناسبی جورکنند، و این را به طور نهائی بپذیرند.» (مقدمه به چاپ انگلیسی وضعیت طبقه کارگر انگلیس، در منتخبات آثار مارکس/انگلس، جلد ۳، ص. ۴۴۸)

انگلس در نامه اش به مارکس در ۷ اکتبر ۱۸۵۸، این را در مورد ملتی مثل انگلیس رد نکرد:

«با استثمار کل جهان... پرولتاریای انگلیس اکنون بیش از پیش بورژوا می شود، به طوری که هدف نهائی این بورژوا ترینها از تمامی ملتها به صورت تصاحب، در ردیف بورژوازی، اشرافیت بورژوازی و پرولتاریای بورژوا شده می تواند ظاهر شود.» (مارکس/انگلس، کلیات آثار، جلد ۴۰، ص. ۳۴۴)

طبعاً با این گفته منظور انگلس شرکت طبقه کارگر در قدرت سیاسی نبود، بلکه موجودیتی خرده بورژوازی در آن بود. لنین تکامل کارگران آریستوکرات را دنبال

تشکیلی انترناسیونالیست باید برای وحدت طبقه کارگر مبارزه کند!



نمود و در ۱۹۱۶ نوشت:

«امپریالیسم همچنین گرایش به ایجاد بخشهای ممتاز در میان کارگران دارد، و جدا کردن آنها از توده های وسیع پروتلاریا... دست یابی به سودهای بالای انحصاری توسط سرمایه داران در هر شاخه ای از صنایع، در هر یک از کشورهای متعدد، و غیره، به آنها امکانی اقتصادی فراهم ساخت تا به بخشهایی از کارگران، و برای زمانی محدود و تقریباً به اقلیت قابل ملاحظه ای از آنها رشوه بدهند، و آنها را به طرف بورژوازی در هر صنعت یا هر کشور در مخالفت با تمامی دیگر کارگران بکشانند. شدت یابی تضاد بین کشورهای امپریالیستی برای تقسیم جهان این نیاز را افزایش داده است. و بدین ترتیب توافقی بین امپریالیستها و اپورتونیستها به وجود آمد...» (امپریالیسم، بالاترین مرحله ی سرمایه داری، در کلیات آثار لنین، جلد ۲۲، صص. ۲۸۳-۳۰۱)

در آلمان، بیسمارک راه را برای رشد اشرافیت کارگری با سیاست ارتجاعی، ضد سوسیالیستی در دهه ی ۸۰ قرن گذشته هموار نمود. ابتدا، او سوسیال دموکراسی انقلابی را قدغن کرد، و سپس به مهار کردن تضادهای طبقاتی شدت یافته توسط قانون سلامتی و بیمه حوادث و پیری و طرح بیمه های معلولان پرداخت. حکومت بیسمارک پایه های سیاست اجتماعی دایر بر "موظف بودن به ادامه سیاستهای حفاظت از دولت، سیاستهای مربوط به آموزش دهی به طبقات بدون مالکیت در میان مردم، که متعددترین و کم اطلاع ترین هستند، این دیدگاه دولت نه تنها یک نهاد ضروری می باشد بلکه هم چنین نهادی سودمند است." (هورست شیکل، سیاست اجتماعی آلمان، ۱۹۵۵، ص. ۱۳)

نفوذ اشرافیت کارگری در حزب سوسیال دموکرات آلمان که در ابتدا حزب انقلابی کارگران بود قبل از جنگ جهانی اول رشد پیدا کرد. بیش از ۱۰۰ هزار سوسیال دموکرات نماینده کارگران در نظام بیمه اجتماعی، دادگاههای صنعتی، یا دفاتر بی کاری بودند. اما به ویژه درصد مقامات رسمی چندین بار افزایش یافت. بیش از ۱۰ هزار سوسیال دموکرات از موضع حزب در صفی تحت عنوان دبیر اتحادیه های کارگری، ناشران روزنامه های حزب، نماینده پارلمانهای منطقه ای و ایالتی و یا در پارلمان ملی قرار گرفتند. سطوح این مقامات رسمی را اشرافیت کارگری رفرمیست خرده بورژوا پرمی کردند. این نقطه آغاز از دست دادن زنده گی، مبارزات و اهداف انقلابی طبقه کارگر گردید. پذیرش و تحت فرمان

سرمایه داران قراردادن خود، که اجازه داده بودند تا این اشرافهای کارگر از ظاهر ضعیف برخورداری از زنده گی تجملاتی سرمایه داران به حساب توده ها - کوتاه سخن، شیوه زنده گی خرده بورژوائی - بهره مند شوند. بعد از جنگ جهانی دوم، برای استقرار مجدد قدرت انحصارات غلبه بر توده های وسیع در خدمت سرمایه داری ضرورت یافت. به خاطر به وجود آمدن اردوگاه سوسیالیستی، جاذبه سوسیالیسم برای طبقه کارگر و زحمت کشان باید خنثا می شد، خصالت ارتجاعی جامعه بورژوائی باید نامعلوم می ماند، و سرمایه داری به مثابه "نظام اجتماعی برتر" ارائه می گشت.

از ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۷ هنوز سالهای مبارزات سخت طبقه کارگر برای بهبود شرایط خویش بود. اما از ۱۹۵۷ دهه ی "رفرم از بالا" شروع شد، که رفرمی حقیقی برای افزایش سهم طبقه کارگر از طریق فعالیتهای مبارزاتی اتحادیه ای حاصل نشد اما با همکاری بین بوروکراسی اتحادیه ای و انجمنهای سرمایه داری: کم کردن زمان کار از ۶ روز به ۵ روز در هفته؛ تعطیلات طولانی تر، پرداخت تعطیلات و بالابردن استاندارد مرزها شروع شد. در عین حال، یک نظام بیمه اجتماعی قابل قبول در مورد سلامتی، حادثه، بازنشسته گی و بیمه بیکاری، نظام آموزشی تقریباً آزاد، و برنامه کمک هزینه دولتی در بهای خانه برقرار شد. این در توده کارگران این احساس بی سابقه را در مورد بیمه اجتماعی نسبی که قبلاً مخصوص سوسیالیسم بود، به وجود آورد. شعار وزیر اقتصاد فدرال سابق لودویگ ارهارد "اقتصاد بازار اجتماعی" برجسب یاس آوری برای استثمار انحصار سرمایه داری در جمهوری فدرال آلمان گردید.

در شکل سیاست مرکزیت یافته ای که تمامی جوانب زنده گی تمامی مردم را سازمان داده دولت بورژوائی قادر به "دولت خودمان" شدن در تفکر توده ها گردید. احزاب انحصارات و رسانه های توده ای ماهرانه موفق شدند این توهمات را در تفکر توده ها با کمک چهار داستان وجودی جمهوری فدرال آلمان ریشه ای جا بیناندازند:

داستان شماره ۱ این ادعاست که ما در یک "اقتصاد بازار اجتماعی" زنده گی می کنیم. اگر فعالیت اقتصادی در بازار واقعاً به نیاز اجتماعی جواب دهد، پس کمبود بیش از ۳ میلیون خانه در آلمان امروزی چیست؟ چرا ۱.۲ میلیون بی خانمان دریکی از غنی ترین کشورهای جهان وجود دارد؟ کجای وجود تقریباً ۹ میلیون بی کار در آلمان،

از جمله نیروی کار، اجتماعی است؟ چرا به این همه کودکان و مراکز مواظبت روزانه نیاز هست؟ چرا مواد خام ارزشمند دور ریخته می شوند و مواد شیمیائی سمی بسیار عظیمی با تخریب محیط زیست که مدتی طولانی است که از نظر تکنیکی با مواد دیگری جایگزین دارند، تولید می شوند؟ جواب ساده است: چون که تولید آلمان و دولت بر پایه نیاز اجتماعی بنا نشده اند ولی در خدمت به پیشنهادهای هستند که به سودهای انحصارات حاکم می باشند.

داستان شماره ۲ عبارت از "دولت رفاه" است، که فرضاً وظیفه تامین "رفع تضاد منافع" و "مذاکره اجتماعی سلامت آمیز" دارد. در حقیقت، معاشها تهدیدی شوند و عدم امنیت گسترش می یابد. مدتی است که مردم نگران مواظبت از سلامتی به طور مناسب شان می باشند، و پرداخت بازنشسته گی ها به طور آشکاری زیر علامت سوال رفته است. امروز، یک کارگر باید به طور متوسط دوسوم مزدش را تقسیم نموده و به دولت به شکل مستقیم و غیر مستقیم مالیاتها و هزینه های اضافی دیگر بپردازد. به بهانه ی ننگه داری کارهای خلاق، به تولید انحصاری صدها میلیارد کمک می شود، که در آمد ملی را در ابعاد عظیمی به ضرر مردم کارگر دوباره تقسیم می کنند. "دولت رفاه" وجود ندارد که خود را بالاتر از طبقات قرار داده باشد. بر عکس دولت ابزار حاکمیت انحصاری می باشد.

داستان شماره ۳ صحبت رایج در مورد "نظام قانون اساسی متکی بر آزادی و دموکراسی"، "حاکمیت در کشور متکی بر قاعده و قانون"، که در آن "تمام قدرت ناشی از مردم است" و "شان انسان غیر قابل تجاوز است" مفروض نشان داده می شود. درستی این ادعا را می توان از ماشین بوروکراتیک تمام و کمال عمل کردهای بُن [در آن زمان پایتخت آلمان غربی بود - مترجم] مشاهده کرد: طی دوره ای ۴ ساله، فدراسیون صنایع آلمان (فصا)، قدرتمندترین انجمنهای انحصاری، به تنهایی ۱۱۴۵ درخواست را عمده تا به وزیران، که اغلب برای معنادر کردن دقیق قوانین بود، ارائه شدند و عموماً همان طور که پیشنهاد شده بودند پذیرفته شدند. کدام عضو CDU، CSU، (احزاب مسیحی حاکم)، FDP (دموکراتهای آزاد) یا SPD (حزب سوسیالیست آلمان - مترجم) جرئت رد این پیشنهادات را بدون مواجه شدن با خطر از دست دادن جریان کمکهای حیاتی انحصارات به خودشان، دارند؟ بخش بزرگی از نمایندگان پارلمان "توافقات"



مشاورتی" با برخی شرکتها و غیره دارند، لذا برای این نماینده گان مردم، این راه حل آگاهانه انتخاب شده است. ولی به اصطلاح "دفاع از خود" دموکراسی نیز برای به اجرا درآمدن، هروقت که حاکمیت اش مورد تهدید قرار گرفته باشد، ترور علیه مردم را لازم می شمارد. گارد مرزی ۵۰۰۰۰ نفری کاملا تمرین دیده و اعضای پلیس ویژه آماده برای استفاده در هر نقطه ای در آلمان در عرض ۴ ساعت در شرایط جنگ داخلی برای برقرار ساختن صلح عمومی و نظم وجود دارد. قوانین اضطراری به مسئولان قانونی حق کنار گذاشتن کامل قوانین مدنی و آزادیها را تا حد به کارگیری ارتش فدرال آلمان می دهد تا جنگ علیه مردم خودی را چنان چه آنها دیگر حاضر به اجرای قانون نباشند، به کاربرد. حتما اکنون این "کشور متکی بر قاعده و قانون" ترور نو فاشیستی علیه غیر آلمانیها، ضد فاشیستها، دموکراتها و مارکسیست - لنینیستها را می گذارد آزادانه رشد کنند. پایه "آزادی دموکراتیک" نظم قانون اساسی جمهوری فدرال آلمان در حقیقت متوجه آزادی آنانی که در قدرتند برای پیش روی و کشاندن مردم به زیر می باشد. "ارتجاع در همه جا" هسته ی حکم امپریالیستی چنین است و چنین باقی می ماند.

داستان شماره ۴ عبارت است از فراخوان دولت بُن برای "سیاست خارجی به منظور مشارکت جهت حفظ و ایجاد صلح". واقعیت این است که انحصارات آلمانی بزرگ ترین بهره بران از غارت نو استعماری کشورهای آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین می باشند. اما آنانی که در فقر و بدبختی در جهان فربه می شوند، مسئول وضع بد پناهنده گان، فوق استخراج منابع طبیعی و جنگهای زیاد می باشند. تحت پرچم سازمان ملل، ارتش فدرال آلمان برای اولین بار به طور رسمی در ماموریتها در خارج از مناطق ناتو در دهه ی ۱۹۹۰ پذیرفته شد. گشتار وحشیانه ی شورشیان کردستان توسط ارتش ترکیه در کردستان بهترین سود را در سیاست خارجی برای جمهوری فدرال آلمان دارد. در این رابطه، دولت هیچ وسواسی در مورد به کارگیری ارتش ترکیه در کردستان با به کارگیری سلاحهای زیاد جمهوری دموکراتیک آلمان سابق ندارد، به طوری که نسل کشی را تا آن جا که مقهور باشد پیش می برد. در سال ۱۹۹۴ جمهوری فدرال آلمان تبدیل به دومین صادرکننده بزرگ سلاح در جهان گردید. داستانهای اساسی انحصارات دولتی سرمایه

داری، پایه های یک نظام کامل سازمان یافته دولت ریاکار را تشکیل می دهند. به خاطر بحران جهانی اقتصادی از ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳، تضاد در سیاست اجتماعی انحصارات به بحران در نظام رفاه اجتماعی تعمیق یافت. در اوت ۱۹۹۳، بحران اضافه تولید در بالاترین سطح اش، صنایع آلمان فدرال (ب.د.ای.) در نامه ی استراتژیکی "استاندارد تولیدی آلمان" اظهار داشت:

«رکود عمیق، ضعف ساختاری جدی در بخش تولیدی آلمان را بر ملا نمود که به فراتر از افت ناگهانی اقتصادی گسترش یافته است... مسائل ساختاری به روشن ترین وجهی در پدیده ای خود را نشان داده اند که بدون اغراق می توان لقب بحران هزینه ای به آنها داد. ساختارهای هزینه ای در آلمان باردائمی در رقابت بین المللی شرکتها می باشند. انتظار داشتن به درآمدها و تقاضاها به خاطر زمان از دست رفته در مقایسه با رشد بارآوری زیادی بالاست.. یک شبکه خدمات اجتماعی زیاد در هم گیر کرده بار مالیاتها و وصول کردنها را افزوده است، و بدین ترتیب پی آمد بهای مزد را به سطحی رسانده که به شدت به سودآوری سرمایه گذاری بر خورد می کند... دولت، که خودش برای تراکم ارزش افزوده تلاش می کند، به عاملی در کاستن رشد تبدیل شده است... این بیش از هر زمانی حقیقت دارد چون که دولت بخش بزرگی از مخارج اش را به مصرف، و نه سرمایه گذاری اختصاص می دهد.» (صص ۴ و ۶: تاکید از ما است - ناشران راه انقلابی)

انحصارات به هیچ وجه به تجدید تقسیم تولید ملی نه به خاطر "سرمایه گذاری"، بلکه "در رابطه با مصرف غیر سودمند" تلف کردن تولید ملی برای نیازهای اجتماعی انتقاد نمی کنند. آنها به طور ناگهانی سیاست مد اران بُن خود را که دیگر به قدر کافی عدالت ضروری در قصد عمده دولت به عنوان ابزار اقتصادی و سیاسی قدرت انجام نمی دهند، رسماً توبیخ می کنند: در حالی که شرکتها وارد عمل می شوند، سیاست مداران و مدیران ادارات نشان می دهند که کم تر و کم تر قادر به وارد عمل شدن می باشند... خواست برقراری پایه ای یک خط سیر جدید... را دیگر نمی توان کشف کرد" (ص. ۷). آنها قاطعانه درخواست می کنند که "دولت قاطعانه به رشد نیروهای بازار با خلق یک سیاست عمومی و رهبری زیر بناها به منظور سرمایه گذاری و نوآوری بپردازد" (ص. ۸). مونوپولها از دولت بُن می خواهند نظم اجتماعی را به طور تعیین کننده ای عوض کند، و به یک فاز جدیدی مثل "شکل جدیدی

دادن به دولت رفاه" برسند: - محدود ساختن بیمه سلامتی به "کمک مالی مرکزی"، بقیه با بیمه خصوصی اضافی تامین شود؛ از بین بردن آن چه که کمکهای غیر ضروری دارویی؛ کمکهای بارداری، کمک زایشگاهی و کمکهای مربوط به مرگ باید به طور خصوصی یا از طریق مالیاتها پرداخت شود.

- سهم عمومی برای کلیه ی مخارج بیماری تا ۲٪ درآمد (تا ۴٪ برای درآمدهای بالاتر از ۵۷۰۰ مارک آلمان غربی و ۴۲۲۵ مارک آلمان غربی در شرق آلمان). جای گزینی نظام کمکهای با پول نقد با پرداخت قیمت. - زنان از نظر اقتصادی غیر فعال بیمه سلامتی را در صورت نداشتن وظیفه مراقبت از فرزند باید خود بپردازند.

- کم کردن پرداخت مرتب مزد/حقوق در روزناخوشی: کسر کردن ۲۰٪ در ۱۴ روز اول؛ حذف پرداخت دائمی در دوره کوتاه بی کاری (کمک موقتی، ترک کار) به افراد. - کم کردن سطوح بازنشسته گی از ۷۱٪ به ۶۵٪ از درآمد خالص؛ عدم تطبیق با گرایش درآمدهای خالص، بالا بردن آذوقه رسانی خصوصی در سن پیری.

- پرداخت اعانه طی تحصیل و آموزش بالاتر؛ کم کردن زمانی که طی آن پرداخت بازنشسته گی با طولانی تر کردن عمر کاری طراحی شده باشد.

- قطع استفاده از بازنشسته گی برای افرادی با توانایی کاری اندک شان و قطع پرداخت بازنشسته گی به بازمانده گان با کاهش بیشتری از درآمد دیگر این افراد.

- ادای سهم کارمندان به طرح های بازنشسته گی شرکت؛ کسر جورکردنهای بازنشسته گی با نیمه نرخ تورم.

- تامین هزینه ی اقدامات سیاسی در بازار کار جدا از درآمد مالیاتی (تمرین ویژه و اقدامات ایجاد کار که معمولا ۴۰ میلیارد مارک آلمان مخارج دارند).

- محدود کردن حمایت مالی از برنامه های کار عمومی به آن چه که مطلقا ضروری است. - افزایش شکاف بین مزایای رفاه (کمکهای عمومی) و گروههای با مزدبائین تر؛ مزایای رفاهی نباید با گرایش خالص مزدها سرعت بگیرند.

- بالا بردن بخشش های مالیاتی در مقابل اعتباردهی به درآمد کسب شده به مثابه محرکی برای بالا بردن اشتغال.

- قطع کردن از مزایای تعداد زیاد افراد خانواده از طریق عوض کردن روشهای محاسباتی.

- قطع مزایا از افرادی که حاضر به



انجام کارپیشنهاد شده نیستند.

با پایان رفرمهای اجتماعی، ایده های رفرمیستی که در دهه ی "رفرمهای سودمند" ریشه گرفتند به تدریج به عقب رانده شدند. به ویژه افزایش وسیع بی کاری به مثابه یک نشانگر افزایش نارضایتی درمیان توده های کارگر گردید. پارلمان مجله منتشر شده توسط دولت با تلخ کامی این را بیان داشت «مشکل بزرگ و واضح حل مسائلی نظیر بی کاری وسیع، تخریب محیط زیست، زیادی جمعیت و عقب مانده گی از رشد اکنون به طور فزاینده ای شک را در هر دو بخش توانائی کار و موجودیت اخلاقی نظام اقتصادی سرمایه داری بالا برده است.» (پارلمان - آوریل ۱۹۹۴)

توهمات در مورد "اقتصاد بازار اجتماعی"، بی طرفی طبقاتی "دولت رفاه"، "نفوذ پارلمانتاریسم دموکراتیک" در رشد اجتماعی، و "سیاست خارجی مسالمت آمیز" امپریالیسم جمهوری فدرال آلمان، مع الوصف، نارضائی توده ها را به طور معلق درآورد. اینها موانع اساسی در مبارزه طبقاتی پرولتاریا می باشند. لنین به طور آشکاری علیه کم بها دادن به نفوذ جا افتاده ی عمیق این توهمات درگفتار "دولت" هشدار داد:

« تنها ریاکاران آگاه، دانش مندان و کشیشها نیستند که دروغ بورژواها را تصدیق کرده و دفاع می کنند که دولت آزاد است و وظیفه اش دفاع از منافع همه است؛ بدین ترتیب تعداد زیادی از مردم هم چنین اند که صادقانه پیش قضاوتیهای گذشته را قبول می کنند و کسانی که قادر به درک گذار از کهن، جامعه سرمایه داری، به سوسیالیسم نمی باشند.» (لنین، کلیات آثار، جلد ۲۹، ص. ۴۸۶) در نتیجه، مارکسیست - لنینیستها به طور خسته گی ناپذیر و صبورانه به توده ها ماهیت ارتجاعی و روابط بغرنج سرمایه داری انحصاری دولتی را باید توضیح دهند و به آنها کمک کنند درک کنند که دستگاههای دولتی، ابزار قدرت دیکتاتوری انحصارات می باشند. شیوه تفکر پرولتاریائی درمیان توده ها غالب نمی شود چنان چه آنها نتوانند خصوصیت طبقاتی دولت انحصاری و ماهیت ارتجاعی اش را ببینند.

فراخوان ایکور به مناسبت روز بین المللی مبارزه برای محافظت محیط زیست در

۱۶ نوامبر ۲۰۱۳

گذار به فاجعه ای جهانی در مورد آب و هوا با گام تهدیدآمیزی سرعت می گیرد. در مه ۲۰۱۳، آژانس ملی آمریکا برای مطالعه دریا و هوا (آ.م.آ.د.ه.) سطح CO₂، میزان گازکربنیک موجود در ۱۰ میلیون سال قبل را گزارش داد. بخشهای وسیعی از جهان بیش از پیش با فاجعه گرم شدن و خشکی، سوختن جنگلها و طوفانها روبه روهستند. سازمان ملل گزارش کرد که در این دهه ۳۷۰۰۰۰ نفر به علت تغییر آب و هوا جان شان را از دست داده اند. عوارض این تغییر در آینده ویران کننده تر خواهند شد. براساس آخرین محاسبات شورای جهانی آب و هوا، سطح دریا می تواند با ۵ درجه افزایش گرما تا ۹۷ سانتی متر بالا بیاید. اگر قاره یخ آب شود، سطح آب دریا تا چند متر بالا خواهد آمد. تکامل به چنین فاجعه ای باعث پناهنده شدن صدها میلیون مردم گشته و شهرهای بزرگ و حتا کشورهای کاملاً از روی نقشه زمین محو خواهند شد. تغییر آب و هوای مناطق منجر به آب شدن زمینهای یخ زده در سطح وسیعی از سیبری، آلاسکا، کانادا و گروئنلند می شود. ذوب شدن توده های یخ هم اکنون اشکال درماتیکی گرفته اند. تمامی این تکاملها گذار به فاجعه ی جهانی زیست محیطی را که شروع هم شده، شتاب بخشیده است!

در برابر بحران مالی و اقتصادی جهان، انحصارات بین المللی و دولتهای امپریالیستی گرفتن اقدامات فوری لازم را در بررسی فاجعه آب و هوایی به دلایل صرفاً سود جوئی به عقب انداخته و جلوگیری می کنند و حتا به اقداماتی مغایر با مبارزاتی که تابه حال انجام گرفته می پردازند.

در نیمه ماه نوامبر کنفرانس جدید جهانی آب و هوا در ورشو برگزار می شود. در این کنفرانسهای آب و هوا به ابتکار سازمان ملل، تلاش ریاکارانه ای برای نشان دادن جدی بودن آن و درعین حال منحرف کردن رسیده گی به مسئولیت عمده اقتصاد سود جوئی انحصارات در تغییر آب و هوای جهان صورت می گیرد. آنها می خواهند وانمود کنند که دولتهای امپریالیستی به طور خسته گی ناپذیری در نجات آب و هوا دچار دغدغه اند. در حالی که، سرمایه مالی بین المللی هستی بشر را به طور فزاینده ای درگرو

شعار ریا کارانه سازگار نمودن زیست بومی و اقتصاد قرار می دهند. با این که گذار سریع به انرژی اصلاح شده ممکن است، قدرتهای حاکم باز هم به استفاده از انرژی فوسیلی و یا حتا به توجیه برنامه های عوام فریبانه اتمی می پردازند با استدلال این که در خدمت حفاظت از آب و هواست، در حالی که تشعشع اتمی در چرنوبیل و فوکوشیما بردوام است. نتیجه این که: بیرون دهی مونو اکسید کربن در سال ۲۰۱۲، ۴٪ افزایش یافته است.

اما مردم جهان مایل نیستند در فاجعه ای زیست محیطی از بین بروند! مبارزه طبقه کارگر و جنبشهای مردمی در ژاپون امپریالیسم ژاپون را مجبور کرد تا ۵۲ نیروگاه اتمی را موقتاً ببندد. چه مخالفت با نیروگاههای اتمی در هندوستان یا علیه پروژه های ساختن سد های ویرانگر با کم شدن وسیع جنگل باران زا و سطح کشاورزی در شیلی و برزیل - میلیونها مردم فعالانه در مبارزه برای حفظ زنده گی شان فعال شده اند و این که مبارزه معدنچیان سرزمین مادری! نشان دهنده ی دورنمای مبارزاتی مربوط به دلمشغولی خودشان و حفاظت از محیط زیست، هم راه با دهقانان و بومیان می باشد. ایکور آماده کردن و هدایت تظاهرات مبارزه جویانه و فعالیت متحدانه امسال را در روز بین المللی مبارزه برای محیط زیست ایکور فراخوان می دهد. سازماندهی تظاهرات بزرگی در ۱۶ نوامبر در ورشو.

اقدامات لازم برای حفاظت از آب و هوا را نباید به تاخیر انداخت!

به پیش برای استفاده فوری از انرژی حافظ محیط زیست!

پائین آوردن گازهای گلخانه ای به ۷۰ تا ۹۰ درصد تا سال ۲۰۲۰. قطع فوری از بین بردن جنگلها به ویژه در جنگلهای باران زای استوائی. به پیش برای برنامه ریزی جنگل کاری وسیع. توافقات بین المللی برای عملیات فوری حفاظت از اقیانوسها.

بستن فوری نیروگاههای اتمی توسط صاحبان آنها در سطح جهانی، نه به نیروگاههای اتمی!

نابود کردن بدون قید و شرط سلاحهای هسته ای! محیط زیست را از حرص سودجویی مونوپولها نجات دهیم!

مبارزه برای اجتماع سوسیالیستی که در آن وحدت بشریت و طبیعت دوباره برقرار شود!

امضاها تا ۲۵ اکتبر ۲۰۱۳، امکان امضای بیشتر موجود است:



- ۱- س.م.ل.ا، سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان
- ۲- ح.ک.ب.، حزب کمونیست بنگلادش
- ۳- ح.ک.ب.، حزب کمونیست بلغارستان
- ۴- ح.ک.م.، حزب کمونیست کلمبیا-مائونیست
- ۵- س.ا.ک.، سازمان انقلابی کنگو
- ۶- ح.ک.م.ل.، حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست) جمهوری دومونیکن
- ۷- ح.م.ل.آ، حزب مارکسیست - لنینیست آلمان
- ۸- ح.ک.ه.م.ل.، حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست) هندوستان
- ۹- ح.ر.ا.، حزب رنجبران ایران
- ۱۰- س.ک.ل.، سازمان کمونیست لوکزامبورگ
- ۱۱- م.پ.م.ل.م.، مشی پرولتری مارکسیست - لنینیست مراکش
- ۱۲- ح.ک.ن.م.ا.ش.ال.، حزب کمونیست نپال (ماشال)
- ۱۳- ص.س.ه.، صبح سرخ هلند
- ۱۴- ح.ک.ا.م.ل.، حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست) پاناما
- ۱۵- ح.ک.پ.م.، مستقل، حزب کمونیست پاراگوئه (مستقل)
- ۱۶- پ.م.ل.ر.، پلاتفرم مارکسیست - لنینیست روسیه
- ۱۷- ج.ک.ا.س.، جنبش کارگری اسلواکیا
- ۱۸- گ.م.ل.س.، گروه م.ل. سونیس
- ۱۹- ح.م.ل.ت.، حزب مارکسیست - لنینیست ترکیه/ کردستان شمالی
- ۲۰- ا.ک.ا.ت.، اتحاد کمونیستهای انقلابی ترکیه
- ۲۱- ش.ه.ج.ک.ا.و.، شورای هماهنگی جنبش کارگری اوکراین
- ۲۲- س.ا.ک.، سازمان انقلابی کار آمریکا
- International Coordination of Revolutionary Parties and Organizations - Office of the ICC - Buerer Strasse 39 D-45899 Gelsenkirchen/ Germany Phone: + 49-209-3597479 Email: coordinationint@yahoo.co.uk website: www.icor.info



**بجز نوشته هایی که با امضای
تحریریه منتشر**

**می گردد و بیانگر نظرات حزب
رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته
های مندرج در نشریه رنجبر به امضا
های فردی است و مسئولیت آنها با
نویسندگانشان می باشد.**

امپریالیسم در باتلاق متعفن خود ساخته!

بقیه از صفحه آخر

سیاستها برای فریب مردم نا آگاه یا نادان به کارگرفت. این مشابه دوران گذار از ریاست جمهوری بوش پسر به دوران اوباما و تمام نمایشات تبلیغاتی در مورد «تغییر» می باشد. در واقع، اوباما همان بوش پسر است، با خانم بلن، به عنوان رئیس جدید بانک فدرال ریزرو! نیز که همان کپی برنانکی خواهد بود. دلیل آن چیست که ما این قدر از نتیجه باسرعیت به پیش رفتن [فروپاشی] مطمئنیم؟

دلایل ما به قرار زیرند:

قبل از سونامی مالی جهان در سال ۲۰۰۸، من چندین مقاله در مورد افشاء بانکهای که بیش از حد بزرگ شده اند تا سقوط کنند، تحت عنوان تجاوزگر و غارتگر نوشتم و خاطر نشان کردم که همین بانکها سبب ویرانی بی حد و حصر سیستم مالی خواهند شد. بعد از همین بحران، من هم چنین هشدار دادم که این بانکهای جهانی (بزرگ برای سقوط) همگی ورشکسته اند و دارائی های سمی در ترازنامه های آنها به حد اقل به بیش از ۲۰ تریلیون دلار آمریکائی می رسد. کل حاکمیت سیستم پولی (دلار) ورشکسته شده است. چاپ اسکناس بی ارزش (کاغذ توالنت) در حد تریلیونها دلار، مشکل سیستم مالی را حل نمی کند. این یک اعتراف روشنی است که سیستم مالی کاملاً ورشکسته است. حقه بازبهای بانکی برملا شده، به طوری که کاملاً در هم شکسته شده است! تأیید این نظریه در این واقعیت است که تمام بانکهای مرکزی که توسط بانک فدرال ریزرو رهبری می شوند، تنها یک هدف دارند - و آن ایجاد تورم دارائی های عظیم می باشد. چگونه است که بازار سهام ورشکسته یک کشور می تواند به بالا ترین مقدار خود نسبت به هر زمان دیگر برسد؟

بانک فدرال و بانکهای مرکزی در سراسر جهان هیچ گونه علاقه ای برای حل مسئله بیکاری ندارند، به دلیل این که رکورد بی کاری موجود حاکمیت سیستم پولی را به سقوط و اضمحلال نمی رساند. این ممکن است به ناآرامی های گسترده منجر گردد که در این صورت می توان به کمک نیروی پلیس این اعتراضات را در هم شکست. و این عمل با نیروی نظامی (ارتش) با تجربه هم چنانکه در حال حاضر در ایالات متحده صورت می گیرد، پشتیبانی می شود. در این شرایط، ما باید یک سؤال یک تریلیون دلاری بکنیم - چرا کلیه بانکهای مرکزی بر تورم دارائی از طریق ایجاد

اسکناس از باد هوا آمده متمرکز شده اند؟ پاسخ: ای احمق، سیستم پولی اقتصاد حاکمیت دارد و بس!

در گذشته اینطور بود که دلار نفتی رکن اصلی اقتصاد جهانی به حساب می آمد. با این حال، هنگامی که مشتقات بازار به راه افتاد و تبدیل به کازینوی ۸۰۰ تریلیون دلار (آمریکائی) شد، پول بی ارزش در حد کاغذ توالنت آمریکائی تبدیل به ارزی در معاملات مالی جهانی و سفته بازی گردید.

کلیه بانکهای (بزرگ برای سقوط) وسیله نفوذ و کنترلی شدند و تضمین های بانکی چندین بار گرو گذارده شدند، تا جائیکه به یک هرم وارونه مستقر تبدیل گردیدند. اوراق تضمینی دسته بندی شده، به اوراق قرضه ای با تعهد و غیره تبدیل شدند که پشتوانه آنها نرخ قرضه اعتباری آژانسهای فاسد قرض دهنده است و مبادله می شوند. ما نیاز به تکرار این داستان قدیمی نداریم. نکته ای را که ما اینجا مطرح می کنیم اینست که نه تنها اوراق تضمینی آشغالند ولی آنها کوهی از بدهی ها که تریلیونها دلار می شوند را حمایت می کنند. بنابراین، هنگامیکه اوراق تضمینی مختل می گردند، بانکهای بزرگ آماده برای سقوط به چاله عمیقی می شوند که خارج شدن از آن امکان پذیر نیست. فدرال ریزرو و سایر بانکهای مرکزی هیچ چاره ای ندارند جز به امید وثیقه (مالیتهای مردم) بانکهای بزرگ را، که خواهان شکست سیستماتیک می باشند، نجات دهند. اگر تمام این اوراق تضمینی آشغال در مقابل چشمان ناظر عموم مردم آنطور که هست به نمایش گذارده شوند، تمام بانکها تعطیل خواهند شد. بنا براین، آنچه لازم بود، تلاشی برای نجات این بانکها در خفا بود. فدرال ریزرو به بانکهای بزرگ اجازه داد که اوراق تضمین شده آشغال را با توطئه های مختلف فدرال ریزرو، ذره ذره با ماهی ۸۵ میلیارد دلار خرید اوراق قرضه خزانه داری و وام مسکن توسط فدرال ریزرو به اوج خود برسانند.

علاوه براین، به تازگی اوراق تضمینی «جعل شده» به جای اوراق آشغال به منظور تسویه ترازنامه های بانکهای بزرگ مورد استفاده قرار گرفت. من قبلاً توضیح دادم که حد اقل مقدار دارائی های زهرآگین مورد نیاز ۲۰ تریلیون دلار می باشد. تا تسویه حساب صورت گیرد. پس از پنج سال، بانک فدرال فقط موفق به ایجاد خراشی در سطح شد. این قابل بحث است که چند تریلیون دلار فدرال ریزرو در واقع به درون سیستم مستقیم و غیر مستقیم





۸ اکتبر ۲۰۱۳ -

در گزارشی که بیشتر در رسانه ها به دست فراموشی سپرده شد، در ماه آوریل سال جاری در مرکز پایتخت ایالت می سی سی پی معترضین به منظور مخالفت با لایحه ای که اجازه می دهد سازمان ایالتی خدمات انسانی (State Dept. of Human Resources-DHS) برای خصوصی سازی همه چیز از خدمات محافظتی کودک گرفته تا برنامه های تغذیه برای سالمندان بپردازد، تجمع کردند.

هم چنانکه بخشی از نقدینه های دولت متعلق به کودکان و خانواده ها برای تعادل بودجه به کار برده می شوند، سوده های پیمانکاران شرکتهای عظیم در حال افزایش است. لایحه HB ۱۰۰۹ که بعد ها به تصویب رسید، به عنوان راه حلی که اجازه می دهد تا سازمان ایالتی خدمات انسانی می سی سی پی پیمانکاران خصوصی را به منظور جمع آوری پرداختی های کمک به کودکان استخدام کند- چیزی که می سی سی پی در گذشته با کمی نتایج قابل توجه از زیر آن شانه خالی می کرد.

از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۰، یک شرکت ثروتمندی به نام ماکسیموس (Maximus, Inc.) اما، کم شناخته شده به منظور جمع آوری هزینه به تعویق افتاده کودکان می سی سی پی به کارگرفته شد، و طبق گزارش کمیته مشترک مقننه، به طور متوسط، مخارج بالا تر اما، مقدار کمتری پرداختی جمع آوری کرد، یعنی به مراتب کمتر از جمع آوری هائی که توسط ایالت می سی سی پی در طول همان پنج سال صورت گرفت. در منازعه ای که در طول ماه فوریه در مورد لایحه جدید در سنای ایالات متحده انجام گرفت، آسوشیئد پرس نقل قولی از سناتور هاب برابان (Hob Bryan) ارائه می دهد که می گوید، «ما به خاطر داریم که چه فاجعه ای ماکسیموس بود.»

اما، خاطرات آن تجربه شکست خورده مانع قانون گزاران جمهوریخواهان از گسترش لایحه HB ۱۰۰۹ نشد که شامل مقررات ایالتی خدماتی انسانی می سی سی پی هر گونه وظایفی را توسط قراردادهائی به کمپانی های خصوصی محول کند.

جیم اونز، نماینده ایالتی می سی سی پی به «مرکزی برای رسانه و دموکراسی

(Center for Media and Democracy- CMD) گفت: «واگذار کردن پروژه ها به بخش خصوصی هرگز کارائی ندارد. چون این طراحی شده برای کسب سود است. جیم اونز برای جلوگیری از

زیر سؤال نبرد.

چرخش دیگری تبلیغ شد. ایالات متحده محور اصلی بود در عصر جدید جهانی شدن هم چنانکه بازار ایالات متحده بزرگ ترین مصرف کننده و صادر کننده بود و هرکسی در این تله فریب خوردگی گرفتار آمده بود. بازار ایالات متحده بازاری بود که بر روی کوهی از بدهی بنا شده بود. این توهینی بود که به آسیبها اضافه می شد، مصرف کنندگان ایالات متحده برای اجناس تولید شده توسط میلیونها انسان رنج دیده، این تولیدات را با دلار بی ارزش (کاغذ توالت) آمریکائی می پردازند.

برخی به اصطلاح کارشناسان ارزی ادعا کرده اند که هیچ ارز دیگری نمی تواند جایگزین دلار بی ارزش (کاغذ توالت) ایالات متحده به عنوان ذخیره ارزی جهانی بشود برای اینکه، هیچ کشور دیگری دارای بازار اوراق قرضه مانند باز ارمسلط اوراق قرضه ایالات متحده نیست. چه توضیح احمقانه ای! اگر یک کشور دارای بدهی نیست، هیچ نیازی به صدور اوراق قرضه ندارد. اوراق قرضه به معنی (I.O.U. من به تو بدهکارم) می باشد. اوراق قرضه تنها تعهدیست صرفاً کاغذی به منظور بازپرداخت بدهی.

و هرکس که می گوید و هم چنان به جاودانگی افسانه ای که بدهی آمریکا، بدهی بهتر و امن تر است ادامه دهد، نادان و گمراه و بی اطلاع است.

چرا که هر آدم عاقلی که مایل به کار و تولید کالاهاست که به فروش می رسد باید به ازای آن دلار بی ارزش آمریکائی دریافت کند و سپس با استفاده از مازاد دلار بی ارزش، به دولت آمریکا قرض بدهد، دولتی که بدهی خود را صرفاً با چاپ اسکناس بی ارزش می پردازد؟

بنابراین، آیا شما هنوز هم فکر می کنید دنیا نیاز به دلار بی ارزش (کاغذ توالت) آمریکائی به عنوان ارز ذخیره دارد؟

سوء استفاده از تنگ دستان

آمریکائی:

خصوصی سازی خدمات اجتماعی،

آسیب پذیر ترین بخش اجتماعی را

در معرض خطر قرار می دهد(قابل

توجه آنانی که سنگ خصوصی

سازیه را در ایران به سینه می زند

- رنجبر)

توسط نیک سورجی (Nick Surgey)

و کتی لورنز (Katie Lorenz)،

واریز کرده است. چقدر و تا چه مدت فدرال ریزرو می تواند هم چنان دلار بی ارزش (کاغذ توالت) را به درون سیستم واریز کند و به این کار، بدون از دست دادن اعتماد بسیار گسترده و فراگیر نسبت به دلار ادامه دهد؟ آیا وقتیکه ترازنامه بانک فدرال ریزرو به ۷ تریلیون دلار یا ۱۰ تریلیون می رسد؟ این حدس را هرکسی می تواند بزند. بطور قطع، این ترازنامه به نقطه ای خواهد رسید زمانیکه ۱۰۰ میلیارد دلار چاپ شده دیگر به ذخیره دلارهای بی ارزش (کاغذ توالت) اضافه گردد که در این صورت تناسب بهم ریخته خواهد شد و یک باره کل سیستم مالی سقوط خواهد کرد. هیچ راه گریزی برای فدرال ریزرو باقی نمانده است. اگر چاپ اسکناس بی ارزش را متوقف سازد، حاکمیت پولی فوراً سقوط خواهد کرد. اگر فدرال ریزرو به چاپ اسکناس ادامه دهد، این حالت صرفاً پایان بازی اجتناب ناپذیر و به مراتب مخرب تر را به تعویق می اندازد. این قیمتی است که همه ما باید بپردازیم برای اینکه اجازه می دهیم که این سیستم پولی بی ارزش و بدون پشتوانه سلطه خود را برای مدتی طولانی ادامه دهد.

کل جهان در پذیرش بزرگترین کلاه برداری در تاریخ بانک داری و امور مالی جهان اغفال شده است - یعنی، کلاه برداری در مورد ذخیره ارزی دلار ایالات متحده.

این طرح فریب کارانه براساس قصری از بدهی های از شن مخصوصاً اوراق قرضه خزانه داری ایالات متحده ایجاد شده است. دنیا به ذخیره ارزی جهانی نیاز ندارد. تجارت جهانی می تواند با هر ارزی طبق نیازها و منافع کشوری صورت گیرد.

چرا می بایست یک امتیاز ویژه به یک کشور داده شود تا ارز خود را به عنوان تنها ذخیره ارزی به منظور تجارت به کار برد؟ این اصلاً معنی نمی دهد که هم

چنان به مثابه نتیجه سیاستهای امپریالیستی تحت بهانه جنگ سرد باقی بماند. این فریب کاری بر اساس تبلیغاتی است که عنوان می کند که دلار آمریکا می بایست ارز برتری باشد و اوراق قرضه ایالات متحده «امن ترین دارائی» در صورت وقوع جنگ بین اردوگاه امپریالیستی غرب و اتحاد جماهیر شوروی می باشد. به ما گفته شده بود که این نظم و ترتیب لازم بود اگر ما خواهان حمایت و محافظت ابرقدرت قدرتمند ایالات متحده هستیم.

با این حال، اتحاد جماهیر شوروی فرو پاشید، هیچ کس نیاز تداوم این سیستم را

امپریالیسم آمریکا درمنجلاب فساد هر روز بیشتر فرومی رود!



تصاحب سازمانهای دولتی (که خدمات ضروری به شهروندان آسیب پذیر می دهند) توسط شرکتهای عظیم بالقوه، به دیگر قانون گذاران ملحق شد.

علی رغم فهرست طولانی از تلاش شکست خورده - و اغلب مصیبت بار - مبادرت به خصوصی سازی خدمات اجتماعی در سراسر ایالات متحده، فرماندار می سی سی پی، فیل برایتان این قانون را در بهار امسال به امضاء رساند.

واگذاری پروژه های بخش خصوصی در ایالت ایندیانا، «طوفان کاملی» از جاه طلبی هواخواهان و سیاستمداران این شرکتها را نشان می دهد.

معتزضان خصوصی سازی ایالت می سی سی پی دلیل خوبی برای نگرانی دارند. خصوصی سازی خدمات اجتماعی در گذشته نتیجه ای جز شکست مفتضحانه ای به بار نیاورده است.

روزنامه دنور پست (در ایالت کلرادو) یک الگوی تکان دهنده ای از تجاوز به حقوق فردی را نشان داد، زمانیکه تحقیق و تفحص جامع و عمیقی در مورد خصوصی سازی سیستم مراقبتی یتیم خانه های کلرادو در دهه گذشته انجام گرفت. روزنامه پست گزارش داد که به کودکان بی شماری تعرض جنسی شده و حتی جانشان را نیز در یتیم خانه از دست دادند، پس از اینکه دولت شروع به لغو قراردادهای با شرکتها را کرد، که چون قادر نبودند کودکان را در منازل امن جای دهند. دولت ایالتی نیز برای مسکن و امکانات دادن به یک کودک در یتیم خانه خصوصی سه برابر هزینه (در مقایسه با نظارت و کنترل دولتی) پرداخت. اخیراً، میتچ دانیال، فرماندار ایالت ایندیانا، برای تبدیل دولت به مدینه فاضله خصوصی سازی در زمینه بهداشت و سلامتی و خدمات انسانی با شکست مفتضحانه ای روبرو شد. تجربه سال ۲۰۰۶ ایندیانا مربوط به دادن قرار داد ۱۶،۱ میلیارد دلاری به کنسرسیومی از شرکتها از جمله خدمات وابسته به شرکت کامپیوتری (Affiliated Computer Services - ACS) چنان افشاح بود، که همین فرماندار قرار داد را با هزینه نامعلومی به نفع ایالت لغو کرد. و قوه مقننه دولت حتی در نظر گرفت که در مجموع خصوصی سازی را ممنوع اعلام کند.

قبل از اینکه ایندیانا خصوصی سازی را عملی سازد، دارای پائین ترین نرخ در کشور برای اشتباهان انکار یا پایان دادن به دسترسی به کوپن غذای رایگان (Food Stamps)

را داشت اما، در سال ۲۰۰۸، تحت عنوان واگذار کردن سود به بخش خصوصی، طبق گزارش لوس انجلس تایمز، میزان درصد خطا ۱۳ درصد افزایش یافت، که سبب شد کودکان بی شماری گرسنه بمانند و سالمندان پوشش بهداشتی و سلامتی (Medicaid) را از دست بدهند. هزینه انسانی این قصورها بسیار واقعی است. خبرگزاری WTHR در ایندیانا در مورد داستان رونالد الکساندر که در سال ۲۰۰۹ در گذشت گزارش داد که بیش از یکسال به خاطر اشتباه از مزایای سلامتی محروم ماند و با وجود تلاش های مکرر و نا امید خود برای بدست آوردن کمک های مورد نیاز خود دستش از همه جا کوتاه بود.

بسیاری، ACS، مقطعه کار فرعی اصلی این پروژه را برای این مشکلات مکرر مقصر دانستند. در سال ۲۰۰۹، ایالت ایندیانا این قرار داد را بالاخره لغو کرد و اقدام به تأسیس یک روش ترکیبی، یعنی انتقال بعضی از وظایف کاری به دولت ایالتی را کرد. در یک دعوی دادگاهی پس از شکست تلاشهای فراوان، قاضی دیوید درایر نوشت، «ACS قصور کرد که تلاش جدی در رابطه با بخش مسئولیتهای خود انجام دهد، و در عوض سخنرانی و تبلیغ برای خود در دولت به طور مستقیم و غیر مستقیم توسط افراد کار کشته خود به منظور جایگزین کردن خود به جای IBM به عنوان پیمانکار این پروژه انجام داده است.» درایر در ادامه اظهارات خود می گوید، «این داستان نمایانگر "طوفان کاملی" است از سیاستهای غلط دولت و جاه طلبی شرکتهای درگیر.»

شرکت ماکسیموس: درسی است که چگونه سود جویان کلان صورت حساب را به مالیات دهندگان برای طرفداران خود و هزینه های واریز شده از ثقلب در کمک پزشکی می دهند اما، هنوز هم مناقصه های بزرگی در واگذار کردن پروژه به بخش خصوصی بدست می آورند.

سئوالات زیادیست در مورد اینکه آیا این خدمات - با هدف کمک به سالمندان، والدین بدون همسر، و کودکان یتیم خانه ها - همیشه باید با انگیزه سود داده شود. هم چنانکه، باب جکسون از شورای کودکان و خانواده های ایالت ویسکانسین اظهار می دارد، «اگر شما یک شرکتی هستید که مهم ترین مأموریتش افزایش سهام داران است این به طور اوتومات در تضاد است با یک سازمان خدمات اجتماعی که تنها هدفش پاسخگویی به نیازهای مردم در برنامه می باشد.»

شرکت ماکسیموس استخدام شد که مدیریت

برنامه رفاهی خصوصی شده ویسکانسین را تحت عنوان «ویسکانسین عمل می کند» عهده دار شود. این شرکت صورت حسابی نزدیک به نیم میلیون دلار هزینه های نادرست و یا مشکوک به دولت داد، از جمله ۷۴۵،۱۹۵ دلار که صرف موارد تبلیغاتی، ۷۴۱،۱۵ دلار صرف موارد نظیر «اقامت در هتل دریاچه جنیوا» و پارتی ها و ۱۴۹۸ دلار که صرف خرید گل شده بود و این براساس گزارش دفتر حساب رسی قانون گذاری ویسکانسین می باشد.

پس از آن قانون گذاران ایالتی، ۴۶ میلیون دلار قرارداد این شرکت را با دولت لغو کردند. این تنها در ایالت ویسکانسین نیست که ماکسیموس همان طوری که ثبت شده، مالیات دهندگان را چاپیده است.

در سال ۲۰۰۷، در واشنگتن دی سی، خبر چینی پای جلو گذارد و این شرکت را متهم به اختلاس در خدمات پزشکی کرد. در پاسخ، ماکسیموس به پرداخت ۵،۳۰ میلیون دلار به عنوان تسویه حساب با وزارت دادگستری موافقت کرد.

شایان ذکر است، با وجود این سابقه تاریخی در سال ۲۰۱۱، مزایده (rebid) مکرری به مبلغ ۲۱ میلیون دلار به منظور مدیریت یتیم خانه ویسکانسین تا سال ۲۰۱۶ به ماکسیموس اهدا شد.

جکسن اشاره کرد که در روزهای اول خصوصی سازی خدمات اجتماعی در ویسکانسین، عقد قرار داد با ماکسیموس و دیگران براین پایه بنا شده بود که «انگیزه سود برای انکار مزایا طرح ریزی شده بود.» یعنی، هرچقدر ماکسیموس با جلوگیری از ثبت نام افراد واجد شرایط دریافت پول برای دولت ننگه می داشت را خود حفظ می کرد. جکسن به (CMD) گفت، «پولهای فراوان و بی حسابی برای ساختن منازل بزرگ و مجلل برای مدیران اجرایی ساخته می شد و این کاملاً قانونی به حساب می آید.»

در ایالت تنسی، ماکسیموس مسئولیت دفتر اجرایی حمایت کودک در شهرستان دیویدسون را بیش از ۲۰ سال تا ماه ژوئیه امسال به عهده داشت تا این که قراردادش توسط شهرداری لغو شد. یکی از دادرسان دادگاه نوجوانان مشاهده کرد، «ما سه دادرسی تمام وقت داریم که آماده شنیدن موارد مختلف اند، و دفترهای ثبت ما هرگز پر نشدند (تحت مدیریت ماکسیموس).... ما به اندازه کافی توسط نیازمندان مورد استفاده قرار نمی گرفتیم.»

ماکسیموس انگیزه کمی برای جمع آوری پول از والدینی که به طور مدام زیر



پنج سال، اداره ایالتی خدمات انسانی تصمیم گرفت که بهتر است سیستم بدون وجود ACS توسعه یابد.

هم چنان که بهزیستی شرکتها رونق می یابد، بهزیستی خانواده های فقیر رفته رفته کاهش می یابد

هم چنان که دولتها کم بود نقدینه گی خود را به شانه های کودکان زحمتکشان می اندازند، سود قراردادهای این شرکتها در حال افزایش است.

براساس بایگانی های SEC، ماکسیموس در ردیف اول با درآمدی برابر با ۰۵، ۱۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۲ قرار گرفت، مدیر عامل این شرکت، ریچارد مانتانی، بیش از چهار میلیون دلار در این سال درآمد داشت. در طول پنج سال گذشته، کل پاداشهای دریافت شده این شخص، ۱۶ میلیون و ۸۴۷، ۱۹۴ دلار بوده. از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲، مدیران ارشد ماکسیموس مبلغ ۴۱ میلیون و ۵۸۵، ۸۰۸ دلار دریافت کردند که این درآمدهای قابل توجه از کیسه مالیات دهندگان ایالت بوده است.

در طول سال مالی ۲۰۱۲، شرکت مادر ACS یعنی زیراکس (Xerox)، ۳، ۲۲ میلیارد دلار را به خود اختصاص داد. لن بلاجیت، مدیر عامل سابق ACS (قبل از انتصاب آن توسط زیراکس)، کسی که اکنون معاون اجرایی پرزیدنت زیراکس می باشد، ۷ میلیون و ۹۴۹، ۵۶۱ دلار در سال گذشته درآمد داشت.

طی سه سالی که زیراکس ACS را خرید، درآمد لن بلاجیت در مجموع به ۱۷ میلیون و ۷۷۶، ۴۷۵ دلار رسید. زیراکس که مستقیماً از درآمدهای دولتی که توسط ACS و دیگر شرکتها وابسته به آن سود می برد - از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲، به مدیران ارشد خود مبلغ ۱۲۴ میلیون و ۷۰۵، ۸۴۲ دلار پرداخته است.

داستان واگذاری قراردادهای خدمات اجتماعی به شرکتهای سودآور شکست مکرر بوده است

با وجود نمونه های مکرر در مکرر از شکست، قوانینی مانند HB ۱۰۰۹ در می سی سی پی، که سبب حراج گذاردن خدمات اجتماعی به منظور کسب سود برای پیمانکاران شده اند، سراسر کشور سربلند خواهد کرد، اگر قانون گذاران از اشتباهات گذشته (واگذار کردن این قراردادها به بخش خصوصی) پند نگیرند و در عوض با پافشاری بر روی خصوصی سازی، خدمات ضروری و مزایای لازم برای تمام شهروندان آسیب پذیر، وضع به مراتب

اگر چه این قرارداد درآمد هنگفتی برای ACS بوده، اما برای آنهایی که متکی به اعانه حیاتی هستند که هم اکنون می بایست از طریق این سیستم دریافت کنند قابل اعتماد نبود. در ژانویه ۲۰۱۳، ۳۷ هزار نفر در شهرستانهای مختلف کالیفرنیا ناگهان متوجه شدند که مزایای آنها (کوپن غذای رایگان) ناپدید شده تا جایی که گرسنه ماندند و نتوانستند تعذیه خود و خانواده را عملی سازند. بعضی ها می بایست مدتها در انتظار می ماندند تا کارت جدید را دریافت کنند.

در سال ۲۰۰۴، در ایالت کارولینای شمالی، ACS موفق به کسب قرارداد پنج ساله ای به مبلغ ۱۷۱ میلیون دلار به منظور ارائه سیستم جدید اطلاعاتی برای مدیریت کمک پزشکی در این ایالت شد، قرار بر این بود که این سیستم طرح سهولت پردازش مطالبات و پرداختها را ارائه دهد. ولی پس از دو سال قصور در شرایط توافق شده قرارداد، این ایالت بالاخره قرارداد را با ACS با هزینه ۵۶، ۱۶ میلیون دلار لغو کرد.

در سال ۲۰۰۸، ایالت کارولینای شمالی دو باره سعی کرد قرارداد بزرگی به مبلغ ۲۶۵ میلیون دلار به ACS، رقیب شرکت علوم کامپیوتری ویرجینیا اعطا کند. این سیستم که «NCTracks» نامیده می شود، قرار بود به صورت زنده در ماه اوت ۲۰۱۱ افتتاح شود ولی، تا ماه ژوئیه ۲۰۱۳ به تعویق افتاد در حالی که، هزینه قرارداد با ۸۲ درصد افزایش یعنی به ۴۸۴ میلیون دلار رسید. NCTracks بیش از حد قابل پیش بینی، با مشکلات خود مواجه است، از جمله مشکل نسبتاً اساسی اشتباه در پردازش مطالبات.

قراردادهای مشابه MMIS در ایالت داکوتای شمالی و ایالت نیوهمپشایر به ACS اعطا شد. در این ایالت پس از ۹ بار ضرب الاجلهای از دست رفته، این پروژه ۹۰ میلیون دلاری بالاخره در ماه مارس امسال افتتاح شد، یعنی کاملاً شش سال بعد از آنچه در اصل برنامه ریزی شده بود. حالا که این پروژه راه اندازی شده، هنوز با عوارض زیادی مواجه است، طبق گزارش موجود، با مبلغ ده میلیون دلار پراختهای عقب افتاده که می بایست پرداخت شوند.

برنامه ایالت داکوتای شمالی که قرار بود در سال ۲۰۱۱ شروع شود، بالاخره در ماه کنونی (اکتبر ۲۰۱۳) قرار است افتتاح شود. ACS، در ایالت مینه زوتا نیز از این بهتر عمل نکرد، جایی که قرارداد برای ایجاد یک سیستم کامپیوتری که بیمه بهداشتی حدود ۷۰۰ هزار نفر در این ایالت می بایست با برنامه درست مطابقت داشته باشد. پس از

بار حمایت مالی فرزندان شان شانه خالی می کنند قراردادش چون، دولت به ماکسیموس پول می پردازد که جمع آوری مقادیر تعیین شده ماهانه صورت گیرد. به عبارت دیگر، برای ماکسیموس و دیگر شرکتها، انجام این کار به درستی به معنی از دست دادن پول می باشد که در غیر این صورت به جیب خودشان ریخته می شود.

با وجود این سوابق تعرض به ثروت عمومی، ماکسیموس هم چنان قراردادهای متعدد قابل توجهی را از دولت دریافت می کند. اخیراً، در روز سوم اکتبر ۲۰۱۳، در قرارداد بخش آموزش و پرورش ایالات متحده اعلام شده بود که خدماتی از جمله ایجاد یک مرکز تماس و دریافت پرداختی ها از دانشجویان مقروض به دولت، مقرر گردد. این قرارداد با ۳، ۱۴۳ میلیون دلار آغاز می شود اما، مجاز است تا سرحد ۴، ۸۴۸ میلیون دلار نیز برسد.

این شرکت هم چنان با لاف زدن خود را «بزرگترین فروشنده و حامی اجرائی برنامه کمک پزشکی و بیمه سلامتی کودک در سراسر کشور» معرفی می کند، و برنده تعداد بی شماری قرارداد برای اداره هشت مرکز تماس در ایالات مختلف به منظور حمایت از مراقبتهای بهداشتی جدید تعیین شده تحت عنوان قانون مراقبت مقرون به صرفه (Affordable Care Act) می باشد.

ACS پول ها را از خانواده های فقیر چابید و موفق به ارائه خدمات پزشکی قراردادها نشد

در سال ۲۰۰۸، خدمات کامپیوتری وابسته، ACS قراردادی به مبلغ ۶۹ میلیون دلار با ایالت کالیفرنیا به منظور مدیریت مزایای سیستم انتقال الکترونیکی به امضاء رسانید. این به خانواده ها اجازه می دهد که مبلغ دریافتی کمک های رفاهی نقدی، اعطاء هزینه انرژی، و دیگر کمک های اضطراری به طریق الکترونیکی انجام پذیرد.

در سال ۲۰۱۱، هافینگتون پست گزارش داد که ACS مبلغ ۲۳۸، ۸۰۶ دلار هزینه از دریافت کنندگان اعانه عمومی کالیفرنیا در هشت ماه اول آن سال جمع آوری کرد، طبق ارقام دولتی، و بانکها حدود ۹، ۱۲ میلیون دلار پول اضافی از طریق (ATM) از خانواده های فقیر کالیفرنیا طی همان دوره به چنگ آوردند. تحت شرایط این قرارداد، ACS از خانواده های فقیر هرکدام ۸۰ سنت می گیرد تا بتوانند از طریق ATM دسترسی به پول نقد داشته باشند. و هم چنین ۲۵ سنت برای هر دفعه دسترسی به حساب خود به منظور کسب اطلاع از موجودی خود از حساب آنها کسر می گردد.



از این هم بدتر خواهد شد.

ارائه خدمات و مزایای اجتماعی به فقرا و یا کسانی که به این خدمات احتیاج دارند، سنتا به طور تقریبا انحصاری توسط دولت یا مؤسسات خیریه (اغلب با همکاری یکدیگر) صورت می‌گرفتند. این شرایط به طور نگران کننده و فزاینده ای در حال تغییر می‌باشند. هم چنانکه شرکت‌های خصوصی مثل ACS و ماکسیموس صدها میلیون دلار از قراردادهای عظیم را جمع آوری می‌کنند، و با دست حریص مدیران اجرایی خود در اطاقهای در بسته به اصطلاح حق الزحمه و پادشاهی مختلف جمع آوری می‌کنند، سهام داران نیز سود می‌برند و مشوق های پنهان شده از استانداردهای مراقبتی ارائه شده توسط این شرکتها کاهش می‌یابد.

با توجه به علاقمندی مردم، یک مرکز منابع جامع در مورد خصوصی سازی و قراردادهای مسئول: «تعداد بسیاری از نهادهای ایالتی و دولتهای محلی متوجه می‌شوند که با واگذار کردن این برنامه ها به پیمانکاران خصوصی نه تنها صرفه جویی در هزینه ها حاصل نمی‌شود بلکه، باعث عدم و کاهش دسترسی به این خدمات بسیار مهم می‌شود و بسیاری از خانواده های آسیب پذیر صدمه خواهند دید. در بسیاری از موارد، کیفیت خدمات به طور چشمگیری کاهش می‌یابد و بسیاری از بیماران و کسانی که در معرض خطر قرار دارند با مراقبت زیر استاندارد روبرو خواهند شد.» CMD پروژه جدیدی را در ماه سپتامبر شروع کرد که در مورد طرف داران خصوصی سازی و سودجویانی بود که دمکراسی نیم بند ما را هم به حراج گذاردند. علاقه مندان برای کسب اطلاعات جامع تر از شرکت ماکسیموس و خدمات کامپیوتری وابسته به آن (ACS) می‌توانند به وب سایت ما، <http://www.prwatch.org/news/2013/10/12264/profitting-poor-outsourcing-social-services-puts-most-vulnerable-risk#sthash.AgLg-Dypf.dpuf> رجوع کنند.

Posted by Nick Surgey on October 08, 2013
Profiting from the Poor: Outsourcing Social Services Puts Most Vulnerable at Risk

-- by Nick Surgey and Katie Lorenze



اوضاع رو به رشد و آینده جهان

بقیه از صفحه آخر

شود برای جایگزینی آن متصور شد. یکی بدیل نظام غیر سرمایه داری واقعا موجود است که با سببیت بیشتر مولفه های اصلی سرمایه داری فعلا موجود (هیرارشی طبقاتی، استثمار و شکاف بین فقرو ثروت در جنوب و شمال) را به ارث برده و با خود حمل خواهد کرد و دیگری بدیل جهانی که تاکنون وجود نداشته است: بدیلی نسبتا دموکراتیک، نسبتا برابرتر و بدیل ها در پنجاه و یا شصت سال گذشته جای نظام فعلی را خواهند گرفت. ولی آنچه که مبرهن می باشد، این است که بشریت در تاریخ جهان عموما زمانی که بر سر دواراه قرار گرفته است با توسل به یک مبارزه پر پیچ و خم و طولانی راه و بدیل بهتر (مترقی تر و انسانی تر) را انتخاب کرده است.

- در این نوشتار بعد از بررسی فراز امواج خروشان بیداری ها و رهائی ها و ویژگی های مشترک آنها منجمله اعتلای آگاهی توده ها و شکلگیری استراتژی چپ جهانی چند و چون پی آمدهای عدم ثبات نظام جهانی منجمله تبعات فلاکت بار جنگ ها و نظامیگری ها (مثل معضل عروج بنیادگرایی های دینی و مذهبی) را مورد تشریح قرار می دهیم.

ویژگی ها و ابعاد مشترک امواج

خروشان بیداری ها

- هم اکنون بحران ساختاری و پی آمدهای آن (بیکاری مزمن، بی خانمانی، جنگ، نظامیگری، بی امنی و...) در سراسر جهان هم در شمال و هم در جنوب، امواج خروشان از بیداریها و رهائی ها را در بین اقشار مختلف مردم به وجود آورده که از نظر جهانشمولی و دیگر ویژگی های مشترک و همگون در تاریخ پانصد ساله سرمایه داری بی نظیر محسوب می شوند. هر یک از این جنب و جوش های متعدد در اکناف جهان به نوبه خود بخش قابل اهمیتی از نهادها و سیاست های نظام جهانی را مورد حمله قرار داده اند. اهم این امواج خروشان (جنب و جوش ها) که دارای شکل و شمایل متفاوت بوده ولی جملگی ماهیتا ضد نظام هستند، عبارتند از:

۱- "جنبش ایندیگانادو" (خشم) علیه سیاست های "ریاضت کشی" (استثمار بیشتر) در کشورهای بویژه اروپای جنوبی (اسپانیا، پرتغال، یونان، ایتالیا و...)

۲- "بهار عربی" علیه دیکتاتوری های کمپرادور سرمایه داری در کشورهای

عمدتا عربی در خاورمیانه و آفریقا (بحرین، مصر، تونس و...) و در ترکیه.

۳- "جنبش تسخیر" علیه سرمایه انحصاری مالی در ۳۰۰ شهر بزرگ و کوچک آمریکا.

۴- فراز جنبش های کارگری علیه ابر استثمار نظام در کشورهای چین، هندوستان، مصر، بنگلادش، ایران و....

۵- جنبش های عظیم دانشجویی علیه سیاست های خصوصی سازی در امور آموزش و پرورش در کانادا، آمریکا، شیلی، انگلستان، سوئد و....

۶- جنبش های دهقانی علیه خصوصی سازی های ارضی در چین، هندوستان و....

۷- "انقلاب بولیواری" علیه راس نظام و به نفع گسست از نهادهای نظام جهانی در آمریکای لاتین (ونزوئلا، اکوادور، بولیوی و...).

با اینکه این جنبش های ضد نظام دارای ویژگی های متفاوت حداقل منطقه ای و قاره ای از هم هستند ولی جملگی دارای ویژگی های مشترک و همگونی هستند که به روشنی همدلی و همدردی بین آنها را به نمایش می گذارند. در اینجا به برخی از این ویژگی های مشترک اشاره می شود:

۱- این جنبش ها با اینکه دارای ویژگی های محلی، کشوری و منطقه ای مختص به خود هستند ولی همگی "تاب" شکن بوده و برخلاف دوره های پیشین، عموما "قلب دشمن" یعنی سرمایه داری را مورد هدف قرار می دهند که تا این اواخر تابو محسوب می گشت. به کلامی دیگر، این جنبش ها جملگی خواهان "خلع ید" از نهادهای نظام جهانی و سپس گسست از خود نظام هستند.

۲- این جنبش ها دست دموکراسی های دم بریده و توسعه های لومپنی (منبعث از کنترل کامل قدرت سیاسی توسط انحصارات پنجگانه مالی تر، عمومی تر، میلیتاریزه تر گشته) در اکناف جهان به ستوه آمده اند. به عبارت دیگر این جنبش ها بخوبی می دانند که دولتمردان حاکم هم در کشورهای در بند جنوب و هم در کشورهای مسلط شمال دیگر نمایندگان حتی ۲۰ درصد مردم نبوده و بلکه بطور مستقیم و غیر مستقیم از منوپولی ها و اولیگوپولی های پنجگانه سه سره نظام (یک درصدی ها) انتصاب می شوند. شایان توجه است که آگاهی به این امر در بین توده های درگیر این جنبش ها که هر روز متعالی تر و گسترده تر می گردد، تا این اواخر فقط محدود به چپ های رادیکال بود که هنوز هم از سوی رسانه های گروهی فرمانبر نظام و دولت های کمپرادور "کامی"، طرفداران "تنوری توطئه" و یا "آرمانگرایان"، "کفار" و... خوانده می شوند.



۳- این جنبش ها خواهان باز تولید ("کشف مجدد") دموکراسی براساس شرکت وسیع توده های مردم در تصمیم گیری های سیاسی به نفع استقرار مولفه های عدالت اجتماعی در کشور خود، می باشند. این نوع دموکراسی های مشارکتی به مقدار چشم گیری در کشورهای متعلق به سازمان "آلبا" (اکوادور، ونزوئلا، بولیوی، اوروگوئه و...) در حال رشد و گسترش هستند.

۴- این جنبش ها بویژه در کشورهای شمال بطور شفاف به این نتیجه طبیعی و منطقی رسیده اند که استقرار "جهانی بهتر"، "جهانی کمتر نابرابر"، دموکراتیک تر و کم هیرارشی تر در کشورهای مرکز شمال که فقط ۱۸ تا ۲۰ درصد جمعیت کل جهان را در بر می گیرند، در دنیای کنونی بدون توجه جدی به مسائل معیشتی و خواسته های سیاسی مردمان کشورهای در بند پیرامونی نظام که نزدیک به ۸۰ درصد جمعیت کل جهان را تشکیل می دهند، اگر هم در گذشته ها امکان داشت، امروز دیگر ميسر نیست. به کلامی دیگر توده های درگیر در این جنبش های ایندیگنادو، جنبش تسخیر و... در اروپا و آمریکا به این آگاهی رسیده اند که آنها در مبارزات خود برای برقراری عدالت اجتماعی در "جهانی بهتر" بدون همیاری و همدلی با خلق های کشورهای در بند پیرامونی که خواهان "عدالت بین المللی" (حق گسست از نظام جهانی سرمایه و حق تعیین سرنوشت خویش) هستند، نمی توانند به هدف خود نایل آیند.

۵- این جنبش ها با اینکه بطور مکرر از سوی نیروهای امنیتی و پلیسی در کشورهای مسلط مرکز و نیروهای نظامی در کشورهای در بند پیرامونی با سرکوب و خفقان روبرو می گردند ولی توده های به ستوه آمده دائما با بازسازی خود در شکل و شمایل جدید در نواحی مختلف و متفاوت دیگر، ظهور ناگهانی و حضور فعال پیدا می کنند. - جنب و جوش های بالقوه و بالفعل در درون این جنبش ها و رشد روز افزون آنها در اکناف جهان به روشنی نشان می دهند که توده های درگیر این جنبش ها به اعتلای یک آگاهی روز افزون رسیده اند که در تاریخ پانصد ساله سرمایه داری بی نظیر است. این آگاهی در حال افزایش دارای دو بُعد است: بُعد آگاهی از واقعیت های تلخ فلاکت بار بحران ساختاری نظام جهانی سرمایه داری و بُعد آگاهی از این امر که برای نظام عبور از این بحران و باز سازی مجدد سرمایه داری واقعا موجود برخلاف گذشته ها دیگر

امکان نداشته و یا به آسانی میسر نیست. - در پرتو شرایط حاکم و جاری استراتژی پایه ای چپ جهانی ضد نظام بویژه چپ های رادیکال (مارکسیست ها) ضروری است که دارای دو بُعد مرحله ای باشد. در مرحله کوتاه مدت باید هر کجا که هستیم به تلاش خود در جهت تقلیل مصائب معیشتی توده های مردم از طریق مبارزه علیه خصوصی سازی و ریاضت کشی از یک سو و علیه جنگ های خانمانسوز مرئی و نامرئی از سوی دیگر دامن بزنیم. در میان مدت باید جدیت و ظرفیت های سیاسی و فرهنگی خود را در جهت ایجاد ساختارهای آلترناتیوی تقویت کنیم. در این مرحله و فاز میان دوره ای باید خصلت ها و ماهیت این ساختارها را به بحث و تفحص در بین خود گذاشته و آنها را مورد آزمایش و تجربه قرار دهیم. در این راستا ما چالشگران سرنگون خواه چه در سطح کشوری و چه در سطح جهانی (علیه نظام جهانی سرمایه) در عین حال که باید با شهامت "نشان سرخ دلیری" در گستره های اتخاذ اتحادها و وحدت ها با تمام نیروهای ضد نظام را به سینه بزنیم ولی نباید به دام وسوسه های ناسالم رشد و گسترش پایه های توده ای به خاطر صرفا "رشد و گسترش" بیافتیم.

- هم اکنون ساختارهای آلترناتیوی در تقابل با (و در نهایت برای جایگزینی) نظام فرتوت سرمایه داری به شکل های گوناگون در اکناف جهان به وجود آمده اند که نه تنها خصلت و ماهیت جهانی دارند بلکه احتمال پیرویشان در آینده نیز در بُعد جهانی بود نشان نهفته است. ولی باید تاکید کرد که هیچ کس نمی تواند پیروزی یک بدیل جهانی بهتر را ضمانت کند. تاریخ بشر هیچوقت به نفع و یا ضرر این و یا آن بدیل جهت گیری نمی کند. ولی بررسی تاریخ نشان می دهد که انسان (بشریت زحمتکش = بشریت برخوردار از انسانیت) زمانی که بر سر دوراهی سرنوشت خود می رسد راه و مسیر مترقی تر، دموکراتیک تر و انسانی تری را انتخاب می کند. نگاهی به بحران ساختاری، بی ثباتی و فرتوتی نظام جهانی و پی آمدهای منبعث از آنها احتمال شکلگیری و تکامل این آلترناتیو را بیشتر می سازد.

پی آمدهای بی ثباتی و فرتوتی نظام جهانی

- عدم ثبات که عموما در سرمایه داری واقعا موجود یک ماهیت ارثی و بخشی از "اقتضای طبیعت" آن بوده امروز با تمام ابعادش نظام را در درون یک بحران ساختاری عظیم فرو

برده است. نظام برای عبور و یا خروج از این بحران به نظامیگری ها و جنگ های خانمانسوز مرئی و نامرئی در کشورهای عمدتا در بند پیرامونی (جنوب) از یک سو و به اعمال سیاست های "ریاضت کشی" در کشورهای (شمال) از سوی دیگر، متوسل گشته است. این وضع بی ثبات و عکس العمل نظام در مقابله با آن پی آمدهای فلاکت بار و خانمانسوزی را در سراسر جهان بوجود آورده اند. تعدادی از این پیامدها که برای اولین بار در تاریخ بشر جملگی در یک بُعد روشن جهانی (گلوبال) رواج و رونق یافته اند عبارتند از: (۱) بیکاری، (۲) بی خانمانی، (۳) زاغه نشینی، (۴) تجارت سگس، (۵) کودکان فراری - خیابانی، (۶) قاچاق مواد مخدر، (۷) اشتعال جنگ های مرئی و نامرئی، (۸) قاچاق دختران و پسران برای تن فروشی، (۹) قاچاق اسلحه و دیگر وسایل جنگی، کمک به رشد و سازماندهی اپوزیسیون های مرتجع و (۱۰) گسترش پایگاههای نظامی در پنج قاره جهان

- پیامدهای شماره ۹ که توسط اولیگارشی های حاکم در راس نظام آمریکا و به فرمان انحصارات پنجگانه مالی تر، عمومی تر و میلیتاریزه تر شده بوجود آمده و عمل می کند، خود دارای تبعاتی است که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- گسترش نا امنی های اجتماعی و منجمله معیشتی در کشورهای چه مبتلا به جنگ های مرئی نظام (افغانستان، عراق، لیبی، سوریه، مالی، یمن، پاکستانی، کنگوی کین شاسا و...) و چه مبتلا به جنگ های نامرئی نظام (از ایالت کوزوو در یوگسلاوی سابق و ایالات چین، اینگوشینا و داغستان در بخش جنوب روسیه گرفته تا بخشی از مناطق کشورهای برمه و فیلیپین در آسیای جنوب شرقی، تاجیکستان و قرقیزستان در آسیای مرکزی، اوگاندا، جمهوری آفریقای مرکزی، نیجریه و نیجر در آفریقا و...)

۲- مهاجرت ها و پناهندگی های اجباری منبعث از این جنگ ها و نظامیگری ها و وقوع حوادث با ابعاد فاجعه بار ناشی از آنها.

۳- ایجاد زندان ها و گسترش شکنجه ها در اکثر پایگاههای نظامی آمریکا در پنج قاره جهان (از زندان گوانتانامو در کوبا تا زندان های "سیا" و وزارت دفاع آمریکا در استرالیا - جزیره داروین و... و رواج آدم ربائی و شکنجه در زندان های عموما تحت کنترل سازمان "سیا".

زمنیه های فلاکت بار جنگ ها و نظامیگری ها



نقش عموماً تعیین کننده و فلاکت بار این جنگ ها و نظامیگری ها در کشورهای در بند پیرامونی سه قاره در سه زمینه حائز اهمیت هستند. این سه زمینه عبارتند از:

یک - در زمینه دولت سازی: ابقاء و تقویت دولت های کمپرادور (چه سکولار و چه دینی- مذهبی) در کشورهای عمدتاً در بند پیرامونی و نیمه پیرامونی.

دو - در زمینه توسعه اقتصادی: اعمال قوانین حاکم بر بازار آزاد نئولیبرالی سرمایه توسط دولت های کمپرادور در کشورهای در بند پیرامونی و نیمه پیرامونی در جهت توسعه اقتصادی که نتیجه اش رشد و گسترش "توسعه لومپنی" در آن کشورها است، توسعه ای که برون محور بوده و این کشورها را از شکلگیری و تکامل سیاست خارجی درون محور و متکی به خود محروم ساخته است.

سه - در زمینه تمامیت ارضی: اگر سردمداران نظام جهانی در رسیدن به اهداف منطقه ای و جهانی از طریق زمینه های یک و دو که در صورت پیروزی بر منابع انسانی و طبیعی آن کشورها تسلط انحصاری پیدا می کنند، با ناکامی روبرو گردند در آن صورت آن کشورهای واحد را به سوی پولاریزاسیون "افقی" (تجزیه و چند پارچگی) سوق می دهند. به نظر این نگارنده چشمگیرترین نمونه اعمال پولاریزاسیون افقی از سوی راس نظام در بیست و سه سال گذشته دوره بعد از پایان جنگ سرد (از ۱۹۹۰ تا کنون ۲۰۱۳) همانا کشور - ملت یوگسلاوی سابق است که هنوز هم خلق های ساکن آن کشور تجزیه شده از عواقب دردناک تجربه چندپارچگی و فروپاشی رهائی نیافته اند. پولاریزاسیون افقی فقط به شکاف و جدائی بین ملیت های مختلف درون یک ملت - دولت واحد محدود نمی گردد. بررسی اوضاع متلاطم در آفریقا و آسیا به روشنی نشان می دهد که پولاریزاسیون افقی در گستره های دینی - مذهبی نیز در این کشورها به یک معضل بزرگ تبدیل شده است.

عروج بنیادگرایی های مذهبی - دینی
- در واقع یکی دیگر از پی آمدهای فلاکت بارتر (هم مستقیم و هم غیر مستقیم)، اشتعال جنگ های مرئی و نامرئی نظام در کشورهای پیرامونی جهان، تشدید رواج اندیشه ها و جنبش های بنیادگرای دینی - مذهبی بیش از پیش در عصر بعد از پایان جنگ سرد است. این یک واقعیت تاریخی است که پدیده (بنیادگرایی دینی - مذهبی در

هر شکل و شمایل خود) صهیونیسم، سلفیسم، ولایی، هندوتوا، انجیلیکانیسم، لاما ایسم و ... از متون کلاسیک یهودیت، اسلام، هندویسم، مسیحیت، بودائیسم و ... و نیز از جوامع مسلمان نشین، مسیحی نشین، هندو نشین و ... نشأت نگرفته و بلکه به عنوان جنبش های سیاسی مدرن منبعت از فعل و انفعالات متعلق به فازهای مختلف نظام سرمایه داری جهانی (امپریالیسم) در ۱۴۰ سال گذشته می باشند.

- بررسی تاریخ معاصر نشان می دهد که انواع و اقسام بنیادگرایی های دینی و مذهبی که از امروز در مناطق مختلف و کشورهای در بند پیرامونی (جهان سوم) در حال رشد و گستردهی هستند عمدتاً بطور مستقیم و غیر مستقیم، در خدمت نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) قرار گرفته و رهبران آنها ضرورتاً متکی به خود عمل نمی کنند. رهبران این اندیشه ها و جنبش ها کوچکترین دستاورد فلسفی و عقیدتی در زمینه های تئولوژیکی و دئیستی (خداباوری) از خود تولید و بجا نگذاشته اند. تنها هدف اصلی این بنیادگرایان در وهله اول تسخیر قدرت سیاسی و سپس اعمال قوانین حاکم بر بازار آزاد نئولیبرالی (کالا سازی، خصوصی سازی، ملی زدائی و ...) در آن کشورهاست. نتیجتاً در این کشورهای عموماً در بند پیرامونی مسلمان نشین در طی چهل سال گذشته و بویژه در سال های بعد از پایان جنگ سرد، معضلی گریبانگیر چالشگران ضد نظام جهانی سرمایه (و ضد دولت های کمپرادور در این کشورها) گشته که حل مناسب آن به یک ضرورت تاریخی و حتی تعیین کننده در استراتژی های مبارزاتی آنان تبدیل شده است. توضیح اینکه توده های وسیعی از مردم این کشورهای در بند - مشخصاً در کشورهای مسلمان نشین آفریقا و آسیا - از اعمال سیاست های ابراستثمار و تاراج منابع طبیعی سرزمین های خود توسط اولیگارش های فرمانبر انحصارات پنج گانه و حکومت های کمپرادور و توسعه لومپنی آنها به حق به ستوه آمده اند. ولی در نبود بدیل های اصیل مردمی و مورد اعتماد در این کشورها در صد مهم و قابل توجهی از این توده های به ستوه درآمده در مسیر مقاومت و مبارزه علیه این "هیولای دو سره" (نظام جهانی و کمپرادور محلی آن) خود را در زندان های توهمات "خانواده گی" انواع و اقسام بنیادگرایی های دینی - مذهبی محبوس ساخته اند. حل مناسب این معضل (رهائی توده های به ستوه آمده از زندان توهمات) از ما می طلبد که به پیشینه

تاریخی و ویژه گی های کنونی این پدیده مسئله ساز توجه جدی کنیم.

- توسل به بنیادگرایی دینی و مذهبی توسط بخشی از توده های به ستوه آمده بویژه در کشورها و جوامع مسلمان نشین یک پدیده مدرن است که پیشینه اش در تاریخ معاصر به آخرین دهه های قرن نوزدهم می رسد.

- در دوره اول فراز امواج رهائی و بیداری در کشورهای در بند پیرامونی و نیمه پیرامونی علیه نظام جهانی (که از نظر تاریخی انقلاب مشروطیت ایران در ۱۹۰۶، جنبش زاپاتا در ۱۹۱۰، انقلاب ۱۹۱۱ چین و ... اولین جرعه های آن امواج محسوب می شوند) در صد بسیار کمی از توده های به ستوه آمده به سوی اندیشه ها و جنبش های بنیادگرایی دینی - مذهبی به عنوان راه رهائی جلب گشتند.

- در دوره دوم فراز امواج بیداری و رهائی در کشورهای سه قاره جهان سوم (عهد باندونگ در دوره جنگ سرد = ۱۹۷۵ - ۱۹۴۸) در صد توده های مردم که در "توهمات خانوادگی" بنیادگرایی غوطه ور گشتند حتی کمتر از درصد دوره اول امواج بود. مورخین تاریخی سیاسی معاصر علل متعددی را در مورد ناکامی این اندیشه ها و جنبش ها در این دوره تاریخی شناسائی و مطرح ساخته اند که در اینجا به اهم آنها می پردازیم:

- دسترسی توده های به ستوه آمده از نظام امپریالیستی به آلترناتیو های مورد اطمینان (ستون های مقاومت) سکولار، متحد، برابری طلب در اکناف جهان که عمدتاً در تضاد با نظام جهانی سرمایه و راس آن آمریکا بودند. این ستون های مقاومت عبارت بودند از:

یک - سوویتسم پیروز علیه فاشیسم و چالشگر ضد ابر قدرت آمریکا در دوره بعد از جنگ جهانی دوم.

دو - جنبش های رهائی بخش ملی و ضد استعمار (کهن و نوین) در عصر "باندونگ" (۱۹۷۵-۱۹۵۵).

سه - جنبش های سوسیال دموکراسی کارگری در اروپای آتلانتیک.

چهار - فراز چین توده ای و نقش آن به عنوان یک پل مستحکم و بین سه چالشگر فوق الذکر در صحنه جهانی.

- بعد از فروپاشی و افول این چالشگران ضد نظام در دهه های ۸۰ و ۹۰ قرن بیستم و آغاز دوره بعد از پایان جنگ سرد که هنوز هم ادامه دارد، اندیشه ها و جنبش های بنیادگرایی دینی - مذهبی بویژه در کشورهای مسلمان نشین پیرامونی در بین اقشار



مختلف توده های مردم سریعاً رشد و گسترش یافت که در تاریخ ۱۳۰ سال گذشته بی نظیر بود. علت اصلی این واقعه فرود، تضعیف و سپس نابودی آلترناتیو های سوسیالیستی و اندیشه های رهائی بخش ملی در اکثر این کشورها در سی سال گذشته بود. به عبارت دیگر سرکوب و حتی حذف فیزیکی (و یا اخته کردن) رهبران و فعالین جنبش های رهائی بخش ملی و سوسیالیستی در کشورهای دربند پیرامونی (جهان سوم) شرایطی در آن کشورها به وجود آورد که در آنها تنها اندیشه ها و جنبش های بنیادگرای اسلامی توانستند در بین توده های به ستوه آمده رشد و منزلت یابند. - عروج اندیشه ها و جنبش های بنیادگرا تحت رهبرانی که بطور مستقیم و غیر مستقیم در خدمت پیشبرد منویات نظام جهانی سرمایه (و در راس آن آمریکا) قرار گرفتند بر خلاف کمپرادورهای سکولار وابسته به نظام از وجود یک پایگاه نسبتاً قابل توجهی در بین توده های مردم این کشورها برخوردار هستند. توده های به ستوه آمده از ظلم و استثمار در نبود آلترناتیوهای مورد اعتبار سکولار، لاجرم در زندان های "توهامات خانوادگی" دینی و مذهبی رهبران بنیادگرا - رهبرانی که با مغز خود نیاندیشیده و متکی به خود نبودند - افتادند. در یک کلام عروج پدیده بنیادگرایی (سلفیستی) در انواع و اقسام خود و حبس توده های به ستوه آمده در زندان های توهامات خانوادگی مثل "باران رحمت" در باز سازی و بهبودی نظام جهانی سرمایه که در دوره نسبتاً طولانی جنگ سرد به خاطر چالش های جدی مجبور به عقب نشینی و دادن امتیازات شده بود، بر سر راس نظام بارید. - برخلاف "باران های" گذشته باران رحمت بنیادگرایی که از شکم خود هیولای سرمایه بیرون آمده امروز مثل خیابان دو طرفه به نفع حامیان نظام و رسانه های گروهی فرمانبر آن عمل می کند. از یک سو این حامیان و رسانه ها مسئولیت مصائب و مشکلات منبعت از جنگ های مرئی و نامرئی در کشورهای پیرامونی و نامانی های اجتماعی در کشورهای مرکز را به گردن بنیادگراها انداخته و طبیعتاً پیشبرد جنگ علیه تروریسم، قاچاق مواد مخدر، قاچاق اسلحه و... را در بین بخش قابل توجهی از مردم و انظار عمومی بویژه در اروپا و آمریکا، قابل توجیه می سازند. در حال حاضر بخشی از این مردم بر این تصورند که عامل اصلی بی امنیتی ها، بی خانمانی ها و مهاجرت های اجباری در

جهان (از خیابان های لندن، پاریس و... گرفته تا شهرهای بغداد، کابل، بن غازی، و...) وجود و حضور بنیادگرایان اسلامی و دیگر تروریست ها است. البته در شکلگیری این تصور کاذب، رسانه های گروهی فرمانبر - که در بیست و چند سال گذشته موقعیت کم و بیش خودمختاری خود را به عنوان یک نهاد مدنی به کلی از دست داده و امروز در بدنه متابولیسم نظام ادغام گشته اند - نقش مهمی را بازی می کنند. - از سوی دیگر همین سردمداران کشورهای جی ۷ و در راس آنها آمریکا تعداد زیادی از همین بنیادگرایان را (که در "لیست تروریست های" وزارت خانه های امور خارجی آمریکا و کشورهای اتحادیه اروپا و سازمان ناتو قرار دارند) بعد از دادن هزینه های آموزشی در عربستان سعودی، قطر و... روانه کشور ترکیه می کنند که از آنجا بعد از دیدن آموزش های نظامی وارد خاک سوریه گشته و در آنجا به نام شورشیان و یا اپوزیسیون در به اصطلاح جنگ داخلی شرکت جویند. شایان توجه است که در صد قابل توجهی از این شورشیان شهروندان سوری نبوده و از نظر تباری به کشورهای سومالی (الشباب)، پاکستان (لشگر صحابه)، عراق (اکی = شاخه القاعده عراق)، اردن و لبنان (جبهه النصر) و ... تعلق دارند.

نتیجه اینکه

- بر اساس بررسی شرایط پر از تلاطم و جنب و جوش در اکناف جهان که در این نوشتار به بخشی از آنها و پی آمدهای هم ناگوار و هم امیدوارکننده منبعت از آنها پرداختیم، نگارنده بر این اعتقاد است که مردم به ستوه آمده رویهم رفته برای شکلگیری و فراز یک آلترناتیو جدی ضد نظام بیش از هر زمانی آماده تر و حتی برای استقرار آن روزشماری می کنند. استقرار این بدیل (جهانی بهتر) نه تنها ممکن و ضروری است بلکه بُعد و گسترش جهانی تر (جهانی گرائی اجتماعی) هم خواهد داشت. با اینکه مسیر استقرار این بدیل پر از پیچ و خم های متعدد و دشوار خواهد بود ولی در حال حاضر دو واقعه مهم جهانی و روندهای آنها نشان می دهند که احتمال استقرار این جهان دیگر و بهتر به حد کافی در طول قرن بیست و یکم وجود دارد. این دو واقعه مهم عبارتند از:

یک: فراز امواج بیداری و رهائی در سراسر جهان و اوجگیری جنبش های عظیم ضد نظام (از جنبش ایندیگنادو در جنوب اروپا و... تا بهاران عربی و آفریقائی و... در خاورمیانه آفریقائی شمالی و...)

دو: فرود قابل ملاحظه موقعیت هژمونیکی

آمریکا به عنوان راس نظام جهانی سرمایه (راس امپریالیسم دسته جمعی سه سره سرمایه داری واقعا موجود). شایان ذکر است که این فرود و ریزش صرفاً محدود به مقام هژمونیکی آمریکا و به مولفه های بویژه نظامی و مالی آن محدود نمی گردند. نفوذ اعتبار پرستی و حتی مشروعیتی که آمریکا به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی در اکناف جهان بویژه در بین مردم اروپا در سال های بعد از پایان جنگ جهانی داشت به طور قابل ملاحظه ای از بین رفته اند. در فقدان اهرم های مطمئن سیاسی، فرهنگی، دیپلماتیکی و... که آمریکا روزگاری از وجود آنها بهره مند بود امروز تنها اهرم ش نیروی نظامیگری است. اگر آمریکا در پیشبرد سیاست نظامیگری خود در سوریه با ناکامی روبرو گردد در آن صورت مسیر استقرار جهانی بهتر برای چالشگران ضد نظام هموارتر و کمتر پریچ و خم خواهد بود. "بهاران" ایندیگنادو، عربی - آفریقائی، جنبش تسخیر، جنبش کارگری چین، انقلاب بولیواری، جنبش میدان تقسیم و... احتمال دارد که هم به "تابستان های" پر از نعمت و شکوفائی و یا به زمستان های طولانی و دردناک منجر گردند. ولی سرانجام و آینده جهان بسته به مبارزه ای است که در حال حاضر توده های به ستوه آمده بر روند آن سرعت بخشیده اند. آنچه که نگارنده می تواند بر روی آن تاکید ورزد اینست که در این مبارزه تاریخی قدرت های کهن و نوین (چه جهانی و چه منطقه ای) یکدیگر را نفی و خنثی خواهند ساخت و آنچه که پدیدار خواهد گشت آغاز دوره شکلگیری آن جهانی است که بشریت زحمتکش خواهان استقرار آن است.

ن ناظمی - آبان ۱۳۹۲

منابع و مأخذ

- ۱- جان بلامی فاستر و رابرت مک چسپی، "بحران بی پایان"، نیویورک ۲۰۱۳.
- ۲- سمیرامین، "انفجار درونی سرمایه داری"، نیویورک ۲۰۱۳.
- ۳- میراندا، "بازار خدا"، نیویورک ۲۰۱۳.
- ۴- مایکل لیوویتز، "بدیل سوسیالیستی"، مانتهی ریویو پرس، نیویورک ۲۰۱۳.
- ۵- لیا مکدونالد، "ماهیت بنیادگرایی اسلامی" در مجله لینکس، آوریل ۲۰۰۸.
- ۶- ابراهیم کازرونی و راب پرینس، "بازی با آتش: بدیل سلفیستی در خاورمیانه"، در وب سایت راب پرینس، ۷ آوریل ۲۰۱۲.
- ۷- براین اسلوکانر، "سلفی ها، جهادی ها و انقلاب در سوریه"، در نشریه اینترنتی "نورث استار"، ۱۹ سپتامبر





درجه جهانی کمونیستی

زنده گی اقتصادی جامعه بدون نظم سیاسی مشخصی نمی تواند رشد کند. فردریک انگلس گفت: «همان طور که تمامی نیروهای برانگیزاننده ی اعمال هر شخصی به تنهایی باید از طریق مغزش صورت بگیرند، و خود را به محرک خواست او تغییر دهند تا او را دست به کار کنند، درست هم چنین تمامی نیازهای جامعه مدنی - صرف نظر از این که چه طبقه ای اتفاقاً حاکم باشد - باید از خلال خواست دولت به خاطر تضمین اعتبار برای همه گان در شکل قوانین بگذرد.» (لودویک فویرباخ

» انسانها در تولید اجتماعی زنده گی شان وارد روابط مشخصی می شوند که اجتناب ناپذیر و مستقل از خواست شان می باشند، روابط تولیدی ای که با مرحله ی مشخصی از رشد نیروهای مادی تولیدی تطابق دارند. جمع کل این روابط تولیدی ساختار اجتماعی جامعه را، تشکیل می دهند پایه واقعی، که در آن یک روبنای قانونی و سیاسی پدیدار می شود و اشکال مشخص آگاهی اجتماعی با آن مطابقت دارند.» (مارکس/ انگلس، آثار منتخب، جلد ۱، ص ۵۰۳، تاکید از ناشران راه انقلابی)

فصل اول - اهمیت شیوه تفکر
۳- نقش شیوه تفکر

در تغییر روبنای سیاسی جامعه
سرمایه داری

به نقل از کتاب استفن انگل : مبارزه
در مورد شیوه تفکر در جنبش کارگری
- سپتامبر ۱۹۹۵

در مقدمه سهمی در نقد اقتصاد سیاسی، کارل
مارکس قانون حاکم بر رابطه بین شیوه تولید
و سازماندهی رشد اجتماعی را تشریح می کند:

امپریالیسم در باتلاق متعفن خود ساخته!

سال از چاپ اسکناس و تورم دارائی های
عظیم حل نشده. اما، حاکمیت سیستم پولی
یک نتیجه دارد - فروپاشی کل سیستم. این
هم چنین به معنی سقوط ذخیره ارزی دلار
ایالات متحده در سطح جهان می باشد.
برنانکی کاملاً بی اعتبار شده و ادامه
مسئول بودنش به عنوان رئیس بانک فدرال
تنها به فروپاشی فدرال ریزرو تمام بانکهای
مرکزی سرعت می بخشد. از این رو، نیاز
به تغییر «رهبری» در بانک فدرال را می
توان با برخی از تغییرات تزئینی، با همان

ممکن است چند سال به طول بیانجامد تا به
اجرا درآید، مگر اینکه یک عامل عمده ای
که شاید تأثیر بر روند تغییر بگذارد، که به
سختی می توان گفت که نیازی است برای
نظر بیشتر در مورد این روند یا نتایج آن.
از گیر درآوردن رویدادهای بعد از تصمیم
برنانکی در مورد محدود ساختن سیاستهای
انبساط کمی (Quantitative Easing- QE)
- ادامه چاپ اسکناس) مهم ترین می باشد،
زیرا تأییدی است بر تجزیه و تحلیل ما که
بحران بانکی به هیچ وجهی بعد از پنج

کل حاکمیت سیستم پولی
ورشکسته شده است:

مرگ حاکمیت دلار ایالات متحده به
عنوان ذخیره جهانی (قابل توجه
آنانی که هنوز دلار آمریکا را ارز
معتبری می شمارند! رنجبر)
ماتیاس چنگ، اول نوامبر ۲۰۱۳

I search, Future Fast Forward
مسائل یا فرآیندهای عمده بصورت روزانه
یا حتی ماهانه تغییری نمی کند. یک روند

اوضاع رو به رشد و آینده جهان

نمی تواند بطور ابدی به عمر خود ادامه دهد.
هر سیستمی بعد از تولد و کودکی و سپس
گذار از دوران شکوفائی نوجوانی و جوانی
به دوران پیری و فرتوتی، بالاخره به مرگ
خود می رسد. امروز نظام جهانی سرمایه
به دوران پیری و فرتوتی خود رسیده است.
سؤال و مسئله کلیدی این است که کدام بدیل
جایگزین این نظام خواهد گشت.
- در حال حاضر نظام جهانی سرمایه در
کلیت انسان در مسیر (و برسر) دو راهه
قرار گرفته است. امکان دو بدیل را می

برزیل در این مورد استثناء است. والا دیگر
اعضای "بریک" در گسترش بیکاری،
فقرزائی و نابرابری های معیشتی و اجتماعی
دست کمی از کشورهای امپریالیستی سه سره
نظام (آمریکا، ژاپن و اتحادیه اروپا) ندارند.
- دریک کلام، نظام جهانی سرمایه در
کلیت خود در چهل سال گذشته (از ۱۹۷۳ تاکنون ۲۰۱۳) در یک بحران ساختاری
فرورفته و این وضع احتمال دارد که بیست
تا چهل سال آینده ادامه یابد. واقعیت این است
که این نظام نیز به عنوان یک پدیده تاریخی

- بحران ساختاری نظام سرمایه داری که
در سال های آغازین دهه ۱۹۷۰ شروع
گشته و در سال ۲۰۰۸ بر ملاتر و رسانه
ای تر گردید به تقویت و تحکیم کنترل بیشتر
سرمایه انحصاری مالی بر جهان، منجر
گشت. حتی در کشورهای عضو "بریک"
(برزیل، روسیه، هندوستان، چین و آفریقای
جنوبی) نیز سرمایه داری حاکم در جهت
انباشت بیشتر سرمایه از طریق فقرزائی
به اعمال هارتر، خشن تر و ابراستثمارتر
متوسل گشته. شایان توجه است که کشور

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر:

ranjbar.ranjbaran@yahoo.com

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :

ranjbaran.info@yahoo.com

آدرس غرفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org